

سورة الفاتحة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ② الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ ③ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ④ إِيَّاكَ
 نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ⑤ اهْدِنَا
 الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⑥ صِرَاطَ الَّذِينَ
 أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 وَلَا الضَّالِّينَ ⑦

۱- **بِسْمِ**: [اغاز می کنم] به نام: «فالانسب أن متعلق الباء في البسمة: اَبْتَدِئُ» (میز)، «فالظاهر أن البسمة في جميع السور متعلقة بكلمة «ابدا» للمتکلم من قول الله - جل اسمه - تنويها [بزرگداشت و تعظیم] بجلال اسمه الكريم. ... و قيل: تقديره اِبْدَعُوا او اِقْرَأُوا او قولوا. قلت: على تقدير اِقْرَأُوا او قولوا تكون الباء بمعنى الاستعانة باسم الله كما يقال اكتبوا بالقلم ... و يكون المقروء و المقول هو ما بعد البسمة من السورة ... انه مناف لجزئية البسمة من السورة و مساواتها لسائر آياتها في حكم القراءة ...» (الاء). **اللَّهُ: الله**، اسم خاص خداوند متعال است و نباید آن را با کلمه «خدا» ترجمه کرد؛ کلمه «خدا» ترجمه «إله» است، لذا «لا اله الا الله» یعنی: خدای نیست جز الله. **الرَّحْمَنِ: رحمان**، این کلمه هر چند بر وزن فعلان - از اوزان صفت مشبیه - است، ولی طبق نظر عده ای به عنوان علم برای خداوند متعال بکار می رفته است نه صفت. یعنی نیازی نیست که این کلمه را به «بخشنده» یا «بخشایشگر» و امثال آن ترجمه کنیم، زیرا در کاربرد این

کلمه برای خداوند متعال، معنای وصفی آن لحاظ نیست. (رک: توضیحات تکمیلی ۱). **الرَّحِيم: مهربان**، لطف کننده، احسان کننده: «الرحمة: الرَّقَّة و التَّعَطُّف» (ل)، «الرَّحْمَةُ: رَقَّة تقتضي الإحسان الى المرحوم، و قد تستعمل تارة في الرَّقَّة المجردة، و تارة في الإحسان المجرد عن الرَّقَّة، نحو: رَحِمَ اللهُ فلانا. و اذا وُصِفَ به البارئ فليس يراد به الا الاحسان المجرد دون الرَّقَّة، و على هذا روى أن الرَّحْمَةَ من الله إنعام و إفضال، و من الأدميين رَقَّة و تعطف» (را).

۲- **الْحَمْدُ**: ستایش: ستایش کردن یعنی کسی را خوب، نیکو و قابل تعریف کردن دانستن. **الْحَمْدُ لِلَّهِ: فقط الله**، ستودنی است، ستودن و ستایش کردن، فقط سزاوار الله است: «ان تعريف الجنس في «الحمد لله» يفيد قصر الحمد على الاتصاف بكونه لله» (مطول، احوال المسند)، (رک: توضیحات تکمیلی ۲). **رَبِّ: مالک و صاحب اختیار**: «رب كل شيء: مالک» (صح، ل)، «و يقال: فلانُ رَبُّ هذا الشيء أي ملکه له، و كلُّ مَنْ مَلَک شيئاً، فهو رَبُّه. يقال: هو رَبُّ الدابة، و ربُّ الدار، و فلانُ رَبُّ البيت» (ل)، «فالرب هو المالك الذي يُدبِّر أمر مملوکه» (میز): (رک: توضیحات تکمیلی ۳). **الْعَالَمِينَ: اهل عالم، جهانیان، جن و انس یا مردم**: (رک: توضیحات تکمیلی ۴).

۴- **مَلِكِ يَوْمِ**: مالک روز [جزاء] یا مالک امر و نهی در روز [جزاء]: (رک: توضیحات تکمیلی ۵). **الدِّين: جزا، پاداش**. «الدین: الجزاء و المُكَافَاة» (صح)، «الدِّين: الجزاء و المُكَافَاة. و دِنْتُهُ بفعله دیناً: جَزَيْتُهُ» (ل).

۵- **إِيَّاكَ: فقط تو را**. «ایاک» مفعول به برای «نعبد» است که بر آن مقدم شده، و در اصل چنین بوده است: نعبدک. اگر یکی از اجزای جمله پیش تر از جایگاه اصلی خود در جمله آورده شود، به این حالت «تقدیم ما حقه التأخیر» می گویند و نشانه اهمیت داشتن آن جزء از جمله است، این اهمیت داشتن از نظر بعضی مثل زمخشری گاهی به شکل

«حصر» نمایان می‌شود، از جمله در همین آیه: «تقديم المفعول لقصد الاختصاص [حصر]» (ک)، و از نظر بعضی دیگر مثل ابوحیان فقط تأکید و اهمیت را می‌رساند: «ایک مفعول مقدم، و الزمخشری یزعم أنه لا يقدم على العامل الا للتخصيص، فكأنه قال: ما نعبد الا اياك، و قد تقدم الرد عليه ... فالتقديم عندنا إنما هو للاعتناء و الاهتمام بالمفعول» (بحر)، (در مورد ترتیب اجزاء جمله در عربی، رک: توضیحات تکمیلی ۶).
نَعْبُدُ: می‌پرستیم، بردگی می‌کنیم: گویند: اصل معنای عبادت، اطاعت یا اظهار ذلت و خضوع است: «و العبادَة: الطاعة» (تا)، «أصل العبودية: الخُضوع و التذلل» (ل)، ولی ظاهراً اصل معنای عبادت و عبودیت، **برده بودن، و بردگی کردن** است: (رک: توضیحات تکمیلی ۷). **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ:** فقط از تو کمک می‌خواهیم: «استعان فلان فلانا و به: طلب منه العون» (سیط).

۶ - **اهدنا:** راهنمایی کن ما را به: یا برسان ما را به: «هدایت» یعنی «آدرس را نشان دادن»: «الهداية: دلالة بلطف» (را): «الهدى:

الرَّشَادُ وَ الدَّلَالَةُ بَلُطْفِ إِلَى مَا يُوَصِّلُ إِلَى الْمَطْلُوبِ» (تا); و گاهی به معنای «رساندن به مقصد» نیز هست، نه صرفاً «نشان دادن راه»: «هُدَاهُمْ أَيْ إِيصَالَهُمْ إِلَى الْحَقِّ» (الآء، ذیل: «لَيْسَ عَلَيْكَ هِدَاهُمْ» بقره: ۲۷۲); (رک: توضیحات تکمیلی ۸). این فعل دو مفعولی است ولی گاهی مفعول دومش با حرف «ل» یا «الی» نیز بکار می‌رود: «هدى فلانا الطريق و له و اليه: عرفه و بينه له» (سیط); مثل: «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (اعراف: ۴۳)، «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره: ۱۴۲). **الصِّرَاطُ:** راه، طريق: «الصراط و السراط و الزراط: الطريق» (ل); مثل: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» (أحقاف: ۳۰).

۷ - **أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ:** نعمت دادی به آنها: فعل «انعم» با حرف «علی» بکار می‌رود. **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ:** که مورد غضب قرار نگرفته‌اند: کلمه «غیر» وقتی بر سر صفت قرار می‌گیرد، آن را منفی می‌کند، مثل: «وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» (توبه: ۲)، «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (نحل: ۲۱)، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» (نور: ۲۹)، «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (معرج: ۳۰)، «غیر» در این آیه بدل یا نعت است: (رک: توضیحات تکمیلی ۹). **وَلَا الضَّالِّينَ:** و گمراه نیستند. «لا» زائده است و «الضالین» عطف بر «المغضوب علیهم»: «و «لا» فی قوله: «وَلَا الضَّالِّينَ» زائده لتأكيد معنى النفي المفهوم من «غیر» لثلاثتهم عطف الضالین علی الذین أنعمت و قال الكوفيون: هی بمعنى «غیر»، وهذا قريب من كونها زائده، فإنه لو صرح بـ «غیر» كانت للتأكيد أيضاً» (در) و تقدیر آیه چنین است: «غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین». (تفسیری کوتاه از این آیه، رک: توضیحات تکمیلی ۱۰).

سورة البقرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرْكُ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى
مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

۲- **ذَلِكَ الْكِتَابُ**: آن کتاب، یعنی قرآن، و اشاره با «ذلک» به خاطر تعظیم و بزرگداشت است: «ذلک الکتاب: القرآن، اُشیر الیه باشارة البعید لرفعة مقامه و علو شأنه و ذلک متعارف عند العرب فی الإشارة الی العظیم الرفیع الشأن» (الاء)، بعضی گفته‌اند: آن کتاب، یعنی آن قرآنی که از قبل وعده آن داده شده بود: (رک: سی، صا). یا این کتاب، یعنی قرآن، در عربی گاهی برای اشاره به نزدیک هم از «ذلک» استفاده می‌شود: «يُحَدِّثُ الرَّجُلَ بِحَدِيثٍ ثُمَّ يَقُولُ: وَ ذَلِكَ مَا لَا شَكَّ فِيهِ، وَ يَحْسَبُ الْحَاسِبُ ثُمَّ يَقُولُ: فَذَلِكَ كَذَا وَ كَذَا. وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (لَا فَاْرِضُ وَ لَا يَكْرُ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ). وَ قَالَ: (ذَلِكَ مَا عَلَّمَنِي رَبِّي)، ... کما تقول لصاحبك و قد أعطيتہ شيئاً: احتفظ بذلك» (ک)، «و اختلف في ذلك هنا فقليل: هو بمعنى «هذا»، ... قال القاضي ابو محمد: و ذلك أنه قد يشار بـ «ذلک» الی حاضر تعلق به بعض الغيبة» (محرر)، «و قيل لأن صيغة البعيد و القريب قد يتعاقبان [بجای یکدیگر قرار می‌گیرند] کقوله تعالى في قصة عيسى

«ع»: ذَلِكْ تَنَلُوهُ عَلَيْكَ (آل عمران: ۵۸) ثم قال تعالى: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ (آل عمران: ۶۲) و له نظائر في الكتاب الكريم» (سی)، یا آن کتاب که در لوح محفوظ است و اصل این قرآن می‌باشد، نه خود این قرآن که در دسترس و در اختیار ماست، همچنانکه فرموده است: «وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۳۷)، یعنی: این قرآن افتراء نیست - که از غیر خداوند باشد - بلکه تصدیق کتبی است که پیش از آن بوده، و تفصیل آن کتاب است که شکی در آن نیست، و از جانب رب العالمین است؛ یعنی اصل و حقیقت این قرآن، کتاب دیگری است که نزد خداوند است. نکته دیگر: بعضی «ذلک الکتاب» را مبتدا و خبر می‌دانند، و روی «ریب»، وقف می‌کنند، با این فرض معنا چنین می‌شود: «آن است کتاب، بی شک؛ در آن هدایتی است برای متقین»، که بی شک غلط است: «لَيْسَ كُلُّ مَا يَتَعَسَفُهُ [به زحمت و به غلط انجامش می‌دهند] بَعْضُ الْمُعْرَبِينَ أَوْ يَتَكَلَّفُهُ بَعْضُ الْقُرَاءِ، أَوْ يَتَأَوَّلُهُ بَعْضُ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ مِمَّا يَفْتَضِي وَقْفًا وَ ابْتِدَاءً يَنْبَغِي أَنْ يَتَعَمَدَ الْوَقْفُ عَلَيْهِ، بَلْ يَنْبَغِي تَحَرُّي الْمَعْنَى الْأَثَمَّ وَ الْوَقْفَ الْأَوْجَهَ، وَ ذَلِكَ نَحْوَ الْوَقْفِ عَلَى «وَ أَرْحَمْنَا أَنْتَ»، وَ الْإِبْتِدَاءِ بِـ «مَوْلَانَا فَانصُرْنَا»، عَلَى مَعْنَى النَّدَاءِ ... وَ مِنْ ذَلِكَ الْوَقْفُ عَلَى «لَا رَيْبَ» وَ الْإِبْتِدَاءُ بِـ «فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ»، وَ هَذَا يَرُدُّهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فِي سُورَةِ السَّجْدَةِ [تَنْزِيلُ الْكِتَابِ] لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (النشر، باب وقف و ابتداء). **رَيْبٌ**: شك: «الريب: الشك، و قيل: هو أسوء الشك» (مج). **لَا رَيْبَ فِيهِ**: حق است، جای شك در آن نیست: «و المعنى أنه حق في نفسه، و لا يكون المراد به أنه لا يقع فيه ريب لأن من المعلوم أن الريب واقع فيه من الكفار» (تب). (رک: آیه ۲۳).

۳- **يُؤْمِنُونَ**: برپا می‌دارند، می‌خوانند. مثل: «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زَلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» (هود: ۱۱۴)، «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» (اسراء: ۷۸). **يُنْفِقُونَ**: [در راه خدا] خرج می‌کنند: «انفاق» لزوماً به معنای صدقه دادن و امثال آن

سورة بقره

به نام خداوند بخشنده مهربان

۱- الف، لام، میم

۲- این کتاب - که هیچ شکی در آن وجود ندارد - [وسیله] هدایتی است برای پرهیزکاران.

۳- همان کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز به جای می آورند و از آنچه به آنان روزی داده ایم [در راه خدا] خرج می کنند.

۴- هم آنان که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان دارند و به زندگی نهایی [در سرای دیگر] یقین دارند.

۵- آنها از هدایتی از سوی مالک و صاحب اختیارشان برخوردارند و آنها، همانانی هستند که به نتیجه مطلوب و هدف دست یافته اند و رستگار شده اند.

نیست، بلکه انفاق یعنی: «خرج کردن مال»: «انفق المال: اخرجته من حوزته [مالکیت] و صرفه [مصرف کرد آن را] ... و يكون الانفاق في شؤون هذه الحياة و تحصیل المطالب [بدست آوردن خواسته‌ها] فيها ... و قد يكون الانفاق بذلاً للمال في سبيل البر و الخير ...» (مع)؛ پس «انفاق في سبيل الله» یعنی «خرج کردن مال در راه خدا».

۴- **انزل**: نازل کرده شد، فرو فرستاده شد. «انزل» با «نزل» فرق دارد. **من قیلک**: پیش از تو: «من» بر سر «قبل»، «بعد»، «تحت»، «فوق»، «دون» و ... معنایی علاوه بر ظرفیت ندارد، لذا ترجمه نمی‌شود: «فتكون [من] بمعنى «فی» التي للظرفية و يدخل في هذا النوع «من» الداخلة على «قبل» و «بعد» ...» (فی، بحث حروف جر).

الأخيرة: [خانه] پایانی: کلمه «آخرة» صفت است برای موصوف محذوف مؤنث(رک): تحریر؛ ذیل: ۴ بقره). البته در جای دیگر به این محذوف تصریح شده است: «و ما الحیوة الدنيا الا لعب و لهو و للدار الآخرة خیر ...» (انعام: ۳۳). همچنانکه «دنیا» هم،

صفت است برای موصوف محذوف مؤنث، مثل آیه بالا. دنیا - از ریشه دُوْنُ - یعنی: پایین تر، نزدیک تر، دم‌دست تر، مثل: «السماء الدنيا» (آسمان پایین تر و نزدیک تر): «و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح» (ملک: ۵). **یوقنون**: یقین دارند: باب افعال از «یقن».

۵ - **علی هدی**: هدایتی دارند: «علی» در اینجا و عبارات مشابه، مثل: «أفمن كان علی بینه» (محمد «ص»: ۱۴) و «و انک لعلی خلق عظیم» (قلم: ۴) استعلائی مجازی را می‌فهماند، گویی آنها بر هدایت و بینه و خلق عظیم سوار هستند! و آن را در اختیار دارند: «و معنى الاستعلاء فى قوله: «علی هدی» مثل لَتَمَكَّنَهُمْ مِنَ الْهُدَى، و استقرارهم علیه، و تمسكهم به. شَبَّهَتْ حالهم بحال من اعتلى الشىء و ركبته. و نحوه: هو على الحق و على الباطل ...» (ک). این تعبیر معنای «داشتن» را می‌رساند، مثلاً: انا على موعد مع فلان: من با فلانی قرار دارم؛ یا: هو على علم بالموضوع: او از این موضوع اطلاع دارد؛ پس «علی هدی» و «علی بینه» و «علی خلق» یعنی هدایتی دارند، بصیرت و بینشی دارد، خلق عظیمی داری. **اولئک هم المفلحون**: آنها هستند که به نتیجه مطلوب دست یافته‌اند [نه دیگران]؛ آنها هستند که مفلح‌اند [نه دیگران]؛ مفلح واقعی آنها هستند: «الف و لام» در خبر، حصر را می‌رساند و «هم» ضمیر فصل است و این حصر را تأکید می‌کند: «و ان جُعل [المعرف بلام الجنس] خبراً فهو مقصور على المبتدأ [محصور می‌شود در مبتدا]، نحو: «زید الامیر» (مطول). **إفلاح** یعنی به مقصود دست یافتن و موفق شدن: «المفلح: الفائز بالبیعة» (ک)؛ «... فلقد أفلح من كان عقل، ای ظفر بحاجته» (مج). «الفلاح: الظفر و إدراك بغية» (را)، «و قد أفلح اليوم من استعلى

أى قد فاز بالمطلوب من غلب» (سی، ذیل: ۶۴ طه)؛ (رک: توضیحات تکمیلی ۱۱)

۶ - **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: كسانی که کافر شدند** [یعنی بزرگان قریش]: «و لا یبعد أن يكون المراد من هؤلاء الذين كفروا هم الكفار من صناید قریش و كبراء مكة الذين ... لم يؤمنوا حتى أفناهم الله ... و يؤيده أن هذا التعبير و هو قوله: سواء عليهم ... لا يمكن استطراده [عمومیت دادن نسبت به همه] في حق جميع الكفار و إلا انسد باب الهداية و القرآن ينادى على خلافه ... فالأشبه أن يكون المراد من الذين كفروا هاهنا و في سائر الموارد من كلامه تعالى: كفار مكة في أول البعثة إلا أن تقوم قرينة على خلافه» (میز). **سواء عليهم:** یکسان است برای آنها. **أندرتهم:** چه آنها را هشدار دهی. **أم لم تنذرهم:** چه آنها را هشدار ندهی: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۲). **إنذار** یعنی هشدار دادن، اعلام خطر کردن: «[الإنذار: إخبارٌ فيه تخويف [ترساندن]]» (را). مثلاً آذیر یا آذیر خطر را «صفارة الإنذار» می نامند: «صفارة الإنذار جهاز يُستخدم لإصدار إشارات إنذار صوتية. تُستخدم سيارات الإسعاف [أمبولانس]، و سيارات المطافئ [آتش نشانی]، و سيارات الشرطة [پلیس]، صفارات الإنذار، لتحذير السيارات الأخرى أثناء الحركة المرورية ... كما تُستخدم صفارات الإنذار، أيضا في إندارات الغارات [حمله های الجویة]» (الموسوعة العربية العالمية).

۷ - **حتم:** مهر زد، لاک و مهر کرد: «معنى حتم و طبع في اللغة واحد، و هو التغطية [پوشاندن] على الشيء و الاستيثاق [خاطر جمع شدن] من أن لا يدخله شيء» (ل)، «ختم على الطعام و الشراب و غیرهما: غطى [پوشاند] فوهة [دهانه] وعائه بطين أو شمع أو غیرهما حتى لا يدخله شيء و لا يخرج منه شيء فهو مختوم: [و منه] رحيق مختوم» (سیط). **سمع:** گوش ها: «السمع مصدر و يعبر به تارة عن نفس الأذن و أخرى عن الفعل ... و حدّ السمع مع أنه متعدد في الواقع للاختصار و التفنن» (سی). **أبصار:** چشمها، جمع بصر: «البصر يقال للجراحة الناظرة ... و للقوة التي فيها» (را). **غشاوة:** پارچه و امثال آن که روی چیزی اندازند تا آن را ببوشاند، پوشش: «الغشاوة: ما يغطي به الشيء؛ الغطاء؛ ما يجعل فوق الشيء من طبق و نحوه، كما أن العشاء ما يجعل فوق الشيء من لباس و نحوه» (را).

۸ - **بمؤمنين:** مؤمنین، باء در خبر «ما» شبیه به «لیس» زانده است، مثل: «و ما الله بغافل عما تعملون» (بقره: ۷۴).

۹ - **يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا:** خیال می کنند که می توانند به خدا و مسلمانان نیرنگ بزنند یا درصدد نیرنگ زدن به خدا و مسلمانان هستند: (رک: توضیحات تکمیلی: ۱۳). **ما يشعرون:** نمی دانند: «الشعور العلم الذي يدق [ظریف است] معلومته و فهمه على صاحبه كدقة الشعر؛ و قيل: هو العلم من جهة المشاعر و هن الحواس و لهذا لا يوصف القديم سبحانه به» (مج: ذیل: ۵۶ مؤمنون)؛ «و الشعور: الإدراك بالحواس الخمس الظاهرة و يكون بمعنى العلم ... و الآية تحتل نفى الشعور بمعنى العلم فمعنى «لا يشعرون» لا يعلمون و كثيرا ما ورد بهذا المعنى» (سی)، این فعل متعدی

است و در اینجا مفعول آن محذوف است: «و مفعول «يَشْعُرُونَ» محذوف آي و ما يَشْعُرُونَ أَنَّهُمْ يَخِدَعُونَهَا أَوْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ أَوْ إِطْلَاعَ [مطلع کردن] الله تعالى نَبِيِّهِ «ص» على خداعهم و كذبهم أَوْ هلاك أَنفُسهم و إيقاعها في الشقاء الأبدى بكفرهم و نفاقهم» (سی)، یا حسن نمی‌کنند: «يَحْتَمِلُ نَفِيهِ [أي نفى الشعور] بمعنى الإدراك بالحواس فيجعل مُتَعَلِّقُ الفعل كالمحسوس الذي لا يخفى الا على فاقد الحواس، و نفى ذلك نهاية الذم، لأن من لا يشعر بالبدیهي المحسوس مرتبته أدنى من مرتبة البهائم فهم كالإنعام بل هم أضل» (سی). این عبارت به معنای «شعور ندارند» نیست.

۱۰- **زَادَ:** اضافه کرد، افزود: این فعل، در اینجا دو مفعولی است، «هُم» مفعول اول و «مرضاً» مفعول دوم است: «يَقَالُ: زَادَ الشَّيْءُ وَ زَادَهُ غَيْرُهُ، فَهُوَ لَازِمٌ وَ مُتَعَدٍّ إِلَى مَفْعُولَيْنِ» (صح). **مَا كَانُوا يَكْذِبُونَ:** به خاطر اینکه دروغ می‌گفتند، به خاطر دروغ گفتنشنان: «باء» سببیه و «ما» مصدریه است؛ نه به

معنای «آنچه».

۱۱- **لَا تُفْسِدُوا:** فساد نکنید: «الإفساد: إحداث الفساد» (تب). **إِنَّمَا:** فقط. «انما» کلمه بعد از خود را در آخرین جزء جمله محصور می‌کند، و اصطلاحاً گفته می‌شود: «انما» برای حصر در بعید است، پس **إِنَّمَا هُنَّ مُصَلِحُونَ** یعنی: ما، فقط مصلح هستیم [نه مفسد]. **مُصَلِحُونَ:** نیکو کاران، (رک: توضیحات تکمیلی ۱۴).

۱۲- **أَلَا:** آگاه باشید: ««ألا» حرف تنبيه و استفتاح، و ليست مركبة من همزة الاستفهام و لا، بل هي بسيطة» (در).

۱۳- **السُّفَهَاءُ:** کم عقل‌ها، سبک مغزها، بی‌خردها، جمع سفيه: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۵).

۱۴- **أَقْوَامًا:** ببینند، ملاقات کنند، جمع مذکر غائب از «لَقِي». **خَلَّوْا إِلَى...:** رفتند نزد... تنها شدند با...: «خلوت بفلان و إليه، إذا انفردت معه» (ک). ظاهراً «الی» معنای «ذهاب» را در این فعل تضمین کرده است: «أَوْ تَضَمَّنَ مَعْنَى ذَهَبُوا وَ انصرفوا» (در). **شَيْطَانِيهِمْ:** بزرگان شیطان صفت‌شان: «الذين يُعْرَوْنَهُم بِالْكَفْرِ وَ محادة الله و رسوله» (آلاء). «و هو فيعال عند البصريين فنونه أصلية من: «شطن» أي بَعْدَ، لبعده عن امتثال الأمر؛ ... و عند الكوفيين وزنه فعلان فنونه زائدة من: «شاط يشاط» إذا هلك أو بطل أو احترق غضبا» (سی).

۱۵- **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ:** الله خودش مسخره می‌کند: «استهزأ به: سخر» (ل). مقدم شدن «الله» بر فعل، تأکید یا حصر را می‌رساند: «أن الله هو الذي يستهزئ بهم ... و أن الله هو الذي يتولى الاستهزاء بهم، و لا يُحِجُّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يعارضوهم باستهزاء مثله» (ک). **يَكْذِبُهُمْ:** [طغیان] آنها را افزایش می‌دهد یا آنها را می‌کشاند: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۶). **يَعْمَهُونَ:** در حالی که متحیر و سرگردانند: «قال ابن الاثير: العَمَّةُ في البصيرة كالعَمَى في البصر» (ل)؛ «عَمَهُ عَمًا: يَتَرَدَّدُ مَتَحَيِّرًا لَا يَهْتَدِي لِطَرِيقِهِ وَ مَذْهَبِهِ» (تا)، «يَعْمَهُونَ» جمله فی موضع الحال» (مح).

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ
 وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا
 فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَّهُمْ فِي
 ظُلْمَةٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ
 ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلْمَةٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ
 يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ
 وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ
 كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ
 اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
 فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
 الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

۱۶- **اشْتَرُوا:** خریدند، معاوضه کردند: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۷). **بِالْهُدَىٰ:** در مقابل هدایت، این «باء»، «باء» مقابله نام دارد: «و الثامن [من معانى الباء]: المقابلة، و هى الداخلة على الأعواض، نحو اشتريته بألف» (غنى). **مَا رَبِحَت:** سود نکرد. **مُهْتَدِينَ:** آنها که راه را پیدا کرده‌اند، جمع مهتدی: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۸).

۱۷- **مَثَلُهُمْ:** حالشان: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۹). **اسْتَوْقَدَ:** شعله‌ور کرد، روشن کرد: «استوقد النار: أشعلها» (سيط). **أَضَاءَتْ:** روشن و مشخص کرد «أضأت النار و نحوها الشخص: أظهرته، و فى التنزيل العزيز: «فلما أضأت ما حوله»» (سيط). **حَوْلَهُ:** اطراف آن شخص را. **ذَهَبَ... بِنُورِهِمْ:** نور آنها را [از بین] برد: «ذَهَبَ به و أَذْهَبَهُ غيره: أزاله» (ل); «ذهب به: سار به و استصحبه و أزاله» (مع). حرف «ب»، «ذهب» را متعدی کرده است. **لَا يُبْصِرُونَ:** در حالی که نمی‌بینند: «أبصر فلان: نظر ببصره فرأى» (سيط)، «لَا يُبْصِرُونَ: نصب، على الحال» (مع).

۱۸- **صُمُّ:** کورها، جمع اصم: «صُمُّ جمع اصم و هو الفاقد لحاسة السمع و قيل: هو من وُلِدَ كذلك» (الآء). **بِكُمْ:** لال‌ها، جمع ابکم: «بِكُمْ جمع ابکم، قيل: هو الأخرس [لال] و قيل: من وُلِدَ كذلك، و قيل: هو الأخرس مع عَمَى [ناتوانی در گفتار] و بَلَه [بلاغت و کودنی]» (الآء). **عُمَى:** نابینایان، جمع اعمی (رک: توضیحات تکمیلی ۲۰)؛ صم، بکم و عمی از نظر نحوی خبر برای مبتدای محذوف‌اند، یعنی: هُم صم، بکم، عمی. **لَا يَرْجِعُونَ:** باز نمی‌گردند [به هدایت]، یا [به خاطر فقدان حواس سه گانه در جای خود متحیر مانده‌اند و به مکان نخست] بر نمی‌گردند: «و معنى «لا يَرْجِعُونَ» أنهم لا يعودون إلى الهدى ... أو أراد أنهم بمنزلة المتحيرين الذين بقوا جامدين فى مكانهم لا يرجعون» (ک).

۱۹- **صَيِّبٌ:** باران؛ یا اسم است: «الصَّيْبُ: المطر، أصله صَيُوبٌ، ... و مثله سَيِّدٌ و جَيِّدٌ» (مع)، یا صفت مشبیه: «الصَّوْبُ: نُزُولُ الْمَطَرِ. صَابَ الْمَطَرُ صُوبًا، و مَطَرٌ صُوبٌ و صَيَّبٌ و صَيَّبٌ» (ل)، یا ابر: «الصَّيْبُ: السَّحَابُ الْمُخْتَصُّ بِالصَّوْبِ» (را)؛ گرچه مفسرین گفته‌اند: **كَصَيْبٍ**، یعنی همچون گرفتاران در بارانی است: یعنی کلمه «اصحاب» و امثال آن را در تقدیر گرفته‌اند: «كَصَيْبٍ أَى كَأَصْحَابِ مَطَرٍ» (مع)؛ و نیز رک: بیضا، میز، یعنی مشبیه‌به، «حال گرفتاران در باران» است نه خود «باران»، ولی ممکن است معنا چنین باشد: وضعیت آنها مثل این است که باران تندی - همراهِ با رعد و برق - ببارد و افرادی در آن گرفتار شوند؛ یعنی کلیت وضع آنها به وضعیت یک باران با خصوصیات فوق تشبیه شده، در چنین مواردی نیازی نیست که مشبه و مشبه به کاملاً مقابل هم و قابل انطباق بر یکدیگر باشند: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۱). **أَصَابِعُ:** انگشتان، جمع اصبع. **أَذَانُ:** گوش‌ها، جمع اذن. **مِنْ:** به خاطر: «مِنْ تَعْلِيلِيَّة، تعنى غناء اللام فى المفعول له و تدخل على الباعث المتقدم و الغرض المتأخر و هى متعلقة بـ يَجْعَلُونَ ...، أى يجعلون من

۱۶- آنان کسانی هستند که گمراهی را خریده و هدایت را در مقابل آن دادند، از این رو تجارتشان سود نکرد و راه [راست] را گم کردند.

۱۷- حال آنان همچون حال کسانی است که [در بیابان تاریکی برای یافتن مسیر،] آتشی روشن کرده‌اند، و وقتی آن آتش، اطرافشان را روشن کرد، خداوند نورشان را از بین برده، و در حالی که [هیچ چیزی] نمی‌دیدند، در تاریکی‌ها رهپیشان کرده است.

۱۸- این افراد، کر، لال و کورند، و [از مسیر غلط خود] باز نمی‌گردند.

۱۹- یا وضعیت آنها مثل این است که باران تندی از آسمان ببارد که در آن، تاریکی‌هایی [شدید] و رعد و برقی [ترسناک] وجود دارد؛ و افرادی در آن گرفتار شوند آنها به خاطر صداهای گوش‌خراش رعد، از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان فرو می‌برند، و خداوند به کافران احاطه دارد.

۲۰- کم مانده است که برق، چشم‌هایشان را برباید، هرگاه برق، برای آنها نورافشانی کند، در [پرتوی] آن راه می‌روند و وقتی خاموش شود و تاریکی آنها را فراگیرد، می‌ایستند؛ و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایشان را از بین می‌برد، چرا که خداوند بر هر کاری تواناست.

۲۱- ای مردم! برده و مطیع مالک و صاحب اختیاران باشید که شما و پیشینیان‌تان را آفریده، تا [از خشم و عذاب او] در امان بمانید.

۲۲- همان که زمین را برای شما [همچون] بستر و آسمان را [همچون] خیمه و سرپناه قرار داد؛ و از آسمان، آبی فرو فرستاد و برایتان به وسیله آن از انواع میوه‌ها، رزق و روزی [از زمین] بیرون آورد؛ پس در حالی که خود می‌دانید و توجه دارید برای خداوند هیچ همتایی قرار ندهید.

أجل الصواعق» (سی)، مثل «من» در «مِمَّا خَطَبَاتِهِمْ أُغْرِقُوا» (نوح: ۲۵). **الصَّوَاعِقِ:** رعدها، صداهای گوش‌خراش، جمع صاعقة: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۲). **حَدَرٌ:** [از] ترس: «الْحَدَرُ وَ الْحَدْرُ: الخيفة» (ل)، «الْحَدَرُ: احتراز [پرهیز و دوری] من مُخِيفٌ» (را)، «حَدْرَهُ: خَشِيه وَ تَحَرَّزَ مِنْهُ عَلَى خِيفَةٍ» (مع). این کلمه مفعول له است: (رک: در).

۲۰- **يَكَاذُ:** نزدیک است، از افعال مقاربه، «البرق» اسم آن و «يخطف» خبر آن است. **يَخْطَفُ:** به سرعت بگیرد: «الخطف: الأخذ بسرعة» (ک)، مثل: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ سَقُوطًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ» (حج: ۳۱) یا برباید: «الخطف... فی الأصل: الأخذ بسرعة أو الاستلاب» (سی).

[«استلبه: انتزعه قهرا»] (سیط). **كَلَّمَا:** هر وقت: «و المعنى كل زمان دخل عليها أو كل وقت دخل عليها فيه» (سی)، ذیل ۳۷ آل عمران). «كل» نَصَبُ عَلَى الظرفية، لأنها أُضِيفَتْ إِلَى «ما» الظرفية، ... و قيل: «ما» نكرة موصوفة، و معناها الوقت أيضًا،

والعائدُ محذوفٌ، تقديرُهُ: كُلَّ وَقْتِ أَضَاءَ لَهُمْ فِيهِ» (در)؛ **أَضَاءَ:** [برق] نور افشانی کرد یا [برق] روشن کرد [راه را]: «أضَاءَ: أَمَا مُتَعَدٍ بِمَعْنَى: كَلَّمَا نَوَّرَ لَهُمْ مَمَشَى وَ مَسَلَا أَخَذُوهُ وَ الْمَفْعُولُ محذوف. و أَمَا غير متعد بمعنى: كلما لَمَعَ لَهُمْ» (ک و نیز رک: آیه ۱۷). **فِيهِ:** در آن [برق]، در صورتی که اضاء را لازم بدانیم یا در آن [راه]، در صورتی که اضاء را متعدی و مفعول -یعنی طریق را محذوف بدانیم: «فالهاء في «فيه» تعودُ على البرق في قول الجمهور، و على الطريق المحذوف في قول المبرد» (در). **أَطْلَمَ:** [برق] تاریک شود یا [برق] با مخفی شدنش راه را [تاریک گرداند: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۳)، قاموا: توقف کردند: «و معنى قاموا: وقفوا و ثبتوا فى مكانهم» (ک)، «قام الماء: ثبت متحيرا لا يجد منفذا»] (سیط). **لَوْ شَاءَ:** اگر می‌خواست: «لو» برای شرط ماضی بکار می‌رود.

۲۱- **لَعَلَّكُمْ:** تا اینکه شما: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۴). **تَتَّقُونَ:** خود را [از خشم و عذاب خدا]، در امان قرار دهید یا با تقوا شوید: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۵).

۲۲- **جَعَلَ:** (رک: توضیحات تکمیلی ۳۷). **فِرَاشًا:** زیر انداز: «الفراش: ما يُفْرَشُ» (تا)، یا رختخواب: «و هو الموطأ [پهن شده] الممهّد [آماده شده] للنوم عليه» (مع، ذیل ۵۴ الرحمن)، «الفراش: ما يُفْرَشُ وَ يُنَامُ عَلَيْهِ» (اقراب). **بِنَاءٍ:** سقف یا خیمه: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۶). **الْمَرَاتِ:** میوه‌ها: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۷). **رِزْقًا:** روزی، یا برای روزی دادن (رک: توضیحات تکمیلی ۲۸). **أَنذَادًا:** جمع نِدْ، مثل، همتا، ضد (رک: توضیحات تکمیلی ۲۹). **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ:** در حالی که می‌فهمید یا در حالی که می‌دانید خدا «نَد» ندارد: (رک: توضیحات تکمیلی ۳۰).

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا
فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا
رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا
مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ
مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي
أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

۲۳- رَيْبٌ مِمَّا: شک نسبت به آنچه. با دقت در موارد کاربرد «ریب» و «شک» در قرآن به دست می‌آید که: هر جا قرآن در صدد نفی شک است، این دو ماده را با «فی» بکار برده، مثل: آل عمران: ۹ و ۲۵، ابراهیم: ۱۰، و در غیر این صورت با «من» بکار رفته‌اند، مثل: همین آیه و ابراهیم: ۹. فَأْتُوا بِسُورَةٍ: پس بیاورید سوره‌ای را. فعل امر از «آتی، یا آتی»؛ در مورد معنای «آتی ب» (رک: آیه ۲۵). مِّن مِّثْلِهِ: [سوره‌ای] مثل آن [یعنی مثل قرآن] در این صورت «من» بیانیه و متعلق به «کائنه» محذوف در نظر گرفته شده، تقدیر آیه چنین می‌شود: بسوره کائنه من مثله، یعنی: سوره‌ای که عبارت باشد از مثل آن. بعضی نیز گفته‌اند: «من» زائده است، یعنی: فَأْتُوا بسوره مثله، البته زائده بودن «من» در جمله‌های مثبت بین نحوین اختلافی است؛ یا از کسی مثل او [یعنی مثل پیامبر «ص»]، در این حالت، «من» ابتداییه و متعلق است به «فَأْتُوا»: (رک: در، سی). ادعوا: فرابخوانید. شُهَدَاءٌ: اعوان و انصار: «الشهداء جمع شهید، فاعل بمعنی فاعل من شهد إذا حضر، و أصله

الحاضر ... ثم استعمل هذا اللفظ فيما يلازمه الحضور مجازاً أو كناية لا بأصل وضع اللفظ، و أطلق على النصير على طريقة الكناية فإن الشاهد يؤيد قول المشهود فينصره على معارضة» (تحریر). مِّن دُونِ: بجای: (رک: توضیحات تکمیلی (۳۱).

۲۴- فَأَتَقُوا النَّارَ: خود را از آتش در امان نگه دارید: (رک: توضیحات تکمیلی (۲۵). وَقُودٌ: سوخت، مانند ذغال سنگ، هیزم، نفت، بنزین و ... : «و يُطَلَّقُ الْوَقُودُ عَلَى مَا تَشْتَلُّ بِهِ النَّارُ مِنْ حَطَبٍ وَ غَيْرِهِ» (مع). الْحِجَارَةُ: سنگ‌ها. جمع حَجَرٍ. أُعِدَّتْ: آماده شده است، فعل مجهول از «أَعَدَّ، يَعِدُّ، أَعَدَّ».

۲۵- بَشِّرِ: بشارت بده، مژده بده: «أَي أَخْبِرْ بِمَا يَسَّرُ» (مع). أَنْ: که. جَنَّاتٍ: باغهایی با درختان انبوه یا درختان انبوه، جمع جنة: «الْجَنَّةُ: كُلُّ بَسْتَانٍ ذِي شَجَرٍ يَسْتَرْ بِأَشْجَارِهِ الْأَرْضَ ... قِيلَ: وَ قَدْ تَسْمَى الْأَشْجَارُ السَّاتِرَةَ جَنَّةً» (را)، «و التركيب دائر على معنى الستر، و كأنها لتكاتفها [انبوه بودن] و تظليلها سَمِيَتْ بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرٍ «جَنَّهُ إِذَا سْتَرَهُ»، كأنها سترة واحدة لفرط التفافها» (ک). مِّنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ: از آن باغ یعنی از میوه‌ای [از آن]: «مِنْهَا» متعلق بـ «رُزِقُوا»، و «مِن» لاابتداء الغاية وكذلك «مِن ثَمَرَةٍ» لأنها بَدَلٌ مِنْ قَوْلِهِ «مِنْهَا» بَدَلٌ اشْتِمَالٍ بِإِعَادَةِ الْعَامِلِ (همراه با ذکر مجدد حرف) ... (در). رِزْقًا: رزقی، غذایی: «الرِّزْقُ يُقَالُ لِلْعَطَاءِ الْجَارِي تَارَةً، وَ لِلنَّصِيبِ تَارَةً، وَ لِمَا يَصِلُ إِلَى الْجَوْفِ وَ يَتَغَدَّى بِهِ تَارَةً، يُقَالُ: أَعْطَى السُّلْطَانُ رِزْقَ الْجُنْدِ، وَ رُزِقْتُ عِلْمًا، قَالَ: وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ (المنافقون: ۱۰)، أَيْ: مِنَ الْمَالِ وَ الْجَاهِ وَ الْعِلْمِ» (را)، «رِزْقًا» مفعول ثانٍ لـ «رُزِقُوا» و هو بمعنی «مَرزُوقٌ»، و كونه مَصْدَرًا بَعِيدًا لِقَوْلِهِ: «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» (در). أَنْوَابِهِ: آن [رزق] برایشان آورده شد: «أُتُوا» جمع مذکر مجهول از «آتی»، در اصل چنین بوده: «آتاهم الله به»، که «آتاهم» مجهول و به شکل «أتوا» درآمده، و فاعل نیز حذف شده است. اگر «آتی» با «ب» بکار رود به معنای «آوردن

کسی یا چیزی برای کسی» است، و آن «چیز یا کس» که آورده می‌شود، مجرور به «ب» و آن «کس» که برایش می‌آورند مفعول «آتی» می‌شود، مثلاً: «آتی زیدا بالکتاب» یعنی «ساق الکتاب الی زید»، مثل: «وَوَقَالَ الْمَلِكُ اِتُّونِي بِهِ» (یوسف: ۵۰)، «مَنْ لِهٖ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ» (قصص: ۷۱)، «وَقَوْلِهِ: «وَاتُوا بِهِ» معناه حیثوا به، و لیس معناه: أعطوه» (تب، مج). **مُتَشَابِهًا**: شبیه به هم: یعنی رزق آن باغها در خوبی شبیه هم است: «الظاهر أنه رزق الجنة، مُتَشَابِهًا» فیما بینة فی الحُسن و الجودة لم یختلط مع جیده ردی» (الآء).

خُلُودٌ: جمع خالد: جاودان، همیشگی: خلود، گاه به معنای «جاودانگی» و گاه به معنای «مدت طولانی در جایی ماندن» است (رک: توضیحات تکمیلی ۳۲).

۲۶- **لَا يَسْتَحْيٰ**: خجالت نمی‌کشد: «استحیا: خَجَلٌ» (اقرّب). **يَضْرِبُ**: بیان کند، ذکر کند: «ضرب الله مثلاً: وَصَفَ وَ بَيَّنَّ» (صح); «ضربَ مثلاً: ذَكَرَهُ» (تا); «و الصواب من ذلك كله ان يكون «ضرب» متعدياً لواحد بمعنی

«بَيَّنَّ» و «مثلاً» مفعول به بدلیل قوله: ضَرْبٌ مَثَلٌ» (در). **مَثَلًا**: هر مطلبی و نکته‌ای هرچه باشد: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۹). «ما» بعد از اسم نکره، ایهام آن را بیشتر می‌کند: «يَكُونُ مَثَلًا» مفعولاً و «ما» زائده، او صفة للنكرة قبلها لتزداد النكرة شيئاً» (در)، و به آن «ما ایهامیه» می‌گویند: (مثل: لا امر ما، [به خاطر یک امری] غاب القائد ... و هذه قد يعبر عنها بالابهامية» (فی). **بِعَوَضَةٍ**: پشه‌ای: (رب). **فَمَا فَوْقَهَا**: پس از آن و در مرحله بعد، آنچه بالاتر [و بزرگ‌تر] از آن است، و بالاتر از آن: حرف «فاء» ترتیب را نشان می‌دهد، مثل: **الاهم فالاهم**، یعنی اول مهمترین و بعد از آن و در مرحله بعد مهمترین بعدی؛ یا مثل: **قَلْدِ الْاَعْلَمِ فَالْاَعْلَمِ**، یعنی از اعلم تقلید کن و در مرحله بعد، اعلم بعدی: «فَمَا فَوْقَهَا»: «الفاء» عاطفة ترتیبیة، و «ما» عطف علی **بِعَوَضَةٍ**» (سی). **بِهَذَا مَثَلًا**: با این مطلب و نکته: در مورد اعراب «مثلاً» سه قول وجود دارد: ۱- تمییز است ولی صرفاً برای تأکید به کار رفته. گویی در اصل چنین بوده: بهذا المثل مثلاً. مانند: و التغليبيون بسّ الفحل فحلهم فحلاً و ... ۲- بعضی آن را حال دانسته‌اند. ۳- کوفیون اصل آن را «بهذا المثل» و در واقع عطف بیان مقطوع مثل نعت مقطوع دانسته‌اند (رک: در، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ج ۳، ص ۱۲۱). ناگفته نماند که تمییز، گاه برای تأکید به کار می‌رود: (رک: ج ۳، ص ۱۲۱؛ فی، ج ۲، ص ۳۸۸). **الْفٰسِقِيْنَ**: کسانی که [از راه دین] منحرف و خارج شده‌اند: «الفسوق: الخروج عن القصد [راه مستقیم]» (سی)، گویند کلمه «فاسق» پیش از اسلام به معنای کنونی آن بکار نمی‌رفته است: «لم يُسْمَعِ قَطُّ فِي كَلَامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ لَا فِي شِعْرِهِمْ فَاسِقٌ ... وَ هَذَا عَجَبٌ وَ هِيَ كَلَامٌ عَرَبِيٌّ لَمْ يَأْتِ فِي شِعْرِ جَاهِلِيٍّ؛ وَ نَقَلَ الْاَصْفَهَانِيُّ ... لَمْ يُسْمَعِ الْفٰسِقُ فِي وَصْفِ الْاِنْسَانِ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ. وَ اَمَّا قَالُوا: فَسَقَتِ الرُّطْبَةُ عَنْ قَشْرِهَا ... الْفِسْقُ مِنَ الْاَلْفَاظِ الْاِسْلَامِيَّةِ، لَا يُعْرَفُ اِطْلَاقًا عَلٰى هَذَا الْمَعْنٰى قَبْلَ الْاِسْلَامِ...» (تا) و نیز: (رک: آیه ۵۹).

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا
 أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ
 هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٢٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا
 فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾
 هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ
 إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
 عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي
 الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
 وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
 قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
 كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
 هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ
 لَنَا بِآلَمَاتِكَ مَا عَلَّمْنَاكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

۲۷- **يَنْقُضُونَ**: نقض می کنند، می شکنند: «النَّقْضُ: إفسادٌ ما أبرمت [محکم کردی] من عَقْدٍ أو بِنَاءٍ، و فی الصحاح: النَّقْضُ: نَقْضُ البِنَاءِ و الحَبْلُ و العَهْدُ» (ل)؛ «نقض البناء: هدمه» (الاء). **عَهْدَ اللَّهِ**: پیمان الهی، یعنی پیمانی که با زبان فطرت با خدا بسته‌اند: «و المراد بهذا العهد و الميثاق ... هو ما عاهدوا به ربهم و واتقوه بلسان فطرتهم أَنْ يُؤْخِدُوهُ و يَجْرُوا عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ تَوْحِيدِهِ مِنَ الْأَثَارِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ مَفْطُورٌ عَلَى تَوْحِيدِهِ تَعَالَى و مَا يَهْتَفُ [فرا می خواند] به توحیده، و هذا عهد عاهدته الفطرة و عقد عقده ...» (میز، ذیل ۲۰ رعد). **ميثاقه**: محکم کردن او [یعنی محکم کردن خدا ميثاق را] یا محکم کردن یا محکم شدن آن: در فرض اول مصدر به فاعلش اضافه شده و در فرض دوم به مفعولش: «إِنَّ أَعَدَّتْ الهَاءُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ كَانَ الْمَصْدَرُ مِضَافًا إِلَى الْفَاعِلِ، و إِنْ أَعَدَّتْهَا إِلَى الْعَهْدِ كَانَ مِضَافًا إِلَى الْمَفْعُولِ» (م)، «و الميثاق مصدر من الوثوق مثل الميعاد من الوعد و الميلاد من الولادة أي ينقضون وصية الله لهم أو ما أعطوه لله من العهد مع توثيقه بالمؤكدات» (الاء)،

«و الميثاق مفعال و هو فی الصفات كثير ... و يكون مصدرا عند أبي البقاء و الزمخشري كميعاد بمعنى الوعد، و أنكره جماعة و قالوا: هو اسم في موضع المصدر ... و يكون اسم ءآلة كمحراث ... و أفهم كلام أبي البقاء أن الميثاق هنا مصدر بمعنى التوثيق» (سی)، «و وثق الشيء يوثق وثاقه: قوی و ثبت و صار محكما ... وثق الأمر: أحكمه، و وثق العقد و نحوه: سجله بالطريق الرسمي فكان موضع ثقة» (سيطا). **يَقْطَعُونَ**: قطع رابطه می کنند: «الْقَطِيعَةُ: الهجران [مفارقة الإنسان غيره] و الصَّدُّ [الاعراض]، و رجل قَطَعُ لإخوانه و مَقْطَاعٌ: لا يثبَّت على مُؤَاخَاةٍ [برادری]» (ل)، «... القَطِيعَةُ، فَعَيْلَةٌ مِنَ الْقَطْعِ، و هُوَ الصَّدُّ و الهجران» (تا)، «و قَطَعْتُ الصديق: هجرته» (بحرین)، «قَطَعُ الصديق: تركه و هَجَرَهُ» (سيطا). **أَمَرَ اللَّهُ بِهِ**: امر کرده است [مردم را] به آن [یعنی به ارتباط برقرار کردن با آن]: «و مفعول «امر» محذوف و التقدير: ما أمرهم الله به، و «أن يوصل» بدل من الضمير المجرور أي ما أمر الله بوصله» (سی)، **أَنْ يُوصَلَ**: که با آن پیوند و ارتباط برقرار شود: «وصل فلان فلانا وصلا و صلة: ضد هجره» (سيطا): (رک: توضیحات تکمیلی ۳۳). **أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ**: فقط آنها هستند که زیان کرده‌اند [نه دیگران]: ضمیر فصل و الف لام در خبر حصر را می‌رساند، مثل: اولئك هم المفلحون.

۲۸- **و كُنْتُمْ أَمْوَاتًا**: در حالی که بی جان بودید، در حالی که زنده نبودید، «واو» حالیه است، «و المراد من كونهم أمواتا أنهم كانوا أشياء فاقدة للحياة» (الاء)، «فإن قلت: كيف قيل لهم أموات في حال كونهم جمادا، و إنما يقال ميت فيما يصح فيه الحياة؟ قلت: بل يقال ذلك لعدم [فاقد] الحياة، كقوله: «بلدة ميتة»، «و آية لهم الأرض الميتة». و يجوز أن يكون استعارة لاجتماعهما في أن لا روح و لا إحساس» (بيضا). **تُرْجَعُونَ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۳۴).

۲۹- **اسْتَوَىٰ إِلَى ...**: به سراغ ... رفت: «من قولهم: استوى إليه كاستهم [تیر] المرسل، إذا قَصَدَهُ قَصْدًا مُسْتَوِيًا [صاف

و بدون انحراف [من غير ان يلوَى على شيء
[به چیزی نظر کند]] «بيضا»، «كقول القائل:
كان الأمير يدبر أمر الشام ثم استوى الى أهل
الحجاز أي تحوّل تدبيره و فعله اليهم ... فقال
[ثعلب]: الاستواء: الإقبال على الشيء، يقال:
كان فلان مُقبِلاً على فلان [يشتمه] ثم
استوى علىّ و إلىّ يُكلمني، على معنى أقبل
إليّ و عليّ، فهذا معنى قوله «ثم استوى إلى
السّماء» (مج): (رك: توضيحات تکمیلی ۳۵).
فَسَوِّدْهُمْ: آنها را کامل و بی کم و کاست قرار
داد (رك: توضيحات تکمیلی ۳۶).

۳۰- **إذ:** در زمانی که یا [یاد آور] زمانی را که:
اگر «اذ» اول جمله باشد یا مفعول به است برای
فعل مقدر «اذکر»، یا مفعول فیه است برای
فعل جمله بعد، (در اینجا: «قالوا»): (رك:
بحر، در). **جاعِلٌ: ایجاد خواهیم کرد، خلق**
خواهم کرد: (رك: توضيحات تکمیلی ۳۷).
حَلِيفَةً: جانشین: (رك: توضيحات تکمیلی
۳۸). **يَسْفِكُ: [خون] می ریزد:** «السّفكُ: صبُّ
الدم ... سَفَكَ الدّم و الدمع و الماء يَسْفِكُه
سَفْكَ، فهو مَسْفُوك و سَفِيك: صبّه و هَرَأَقَه
[ریخت آن را]، و كأنه يالدم أخصّ» (ل).

الدّماء: خون ها، جمع دم. نُسِجٌ: تسبیح می کنیم، پاک و منزّه می دانیم: «التنزيه: التنزيه لله تعالى عن السوء و عما
لا يليق به» (مج) **بِحَمْدِكَ: همراه با ستودن تو، در حالی که تو را می ستاییم:** (در مورد معنای حمد رك: توضيحات
تكمیلی ۲): ظاهرًا حرف باء معنای ملامت دارد و در موضع حال است: «أى فزّهه تعالى بكل ذكر يدل على التنزيه حامدا
له ... و الباء للملابسة، و الجار و المجرور فى موضع الحال و الحمد مضاف الى المفعول» (سى، ذيل ۳ نصر)، مثل: «يَوْمَ
يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَطْنُونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۵۲). **نُقَدِّسُ لَكَ: تو را پاک و مطهر می دانیم:** لام زائده
است؛ مثل: «سَبَّحَ إِلَهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ...»، «و التقديس: التطهير و نقيضه التنجيس، و القُدس: السطل الذى يُتَطَهَّرُ
منه ... و قوله: «وَ نُقَدِّسُ لَكَ» أَيْ نُنَزِّهَكَ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِكَ ... ، فاللام على هذا زائدة أَيْ نُقَدِّسُكَ» (مج): یا تقدیس
می کنیم و نماز می خوانیم به خاطر تو: «و قيل: نُقَدِّسُ لَكَ أَيْ نُصَلِّيْ لَأَجْلِكَ» (مج)، «القُدس: الطهر ... و القُدس: قَدَحٌ
... يُتَطَهَّرُ بِهَا ... و القُدس، كَجَبَلِ السُّطَلِ ... لِأَنَّهُ يُتَطَهَّرُ فِيهِ وَ بِهِ» (تا).

۳۱- **الْأَسْمَاءُ: نامها [ی حجت های الهی]:** (رك: توضيحات تکمیلی ۳۹). **عَرَضَهُمْ: عرضه کرد آن اشخاص را:** (رك:
توضيحات تکمیلی ۳۹). **أَنْبِئُونِي: خبر دهید به من:** امر باب افعال.

۳۲- **سُبْحَانَكَ: تو را تنزیه می کنیم، منزهی تو، (مفعول مطلق جانشین فعل):** «فالمصدر تسبیح، و سبحان اسم يقوم مقام
المصدر» (مج)، «هو من الأسماء اللازمة النصب على المصدرية ... و الناصب له فعل مقدر لا يجوز إظهاره، و إضافته
إلى المفعول لأنّ المعنى: نُسَبِّحُكَ نحن. و قيل: بل إضافته للفاعل، و المعنى: تنزّهت و تبعادت من السوء» (در). **إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَلِيمُ: فقط تویی علیم:** «ال» در خبر حصر را می رساند. **الحَكِيمُ:** (رك: توضيحات تکمیلی ۲۲۶).

۲۷- همان هایی که پیمان خود با خداوند را پس از محکم کردن آن،
می شکنند و با آنچه خداوند دستور داده که با آن ارتباط و پیوند برقرار
شود، قطع رابطه می کنند، و در زمین به فساد می پردازند. آنها زیانکاران
[حقیقی] هستند.

۲۸- چگونه به خداوند کفر می ورزید؟! در حالی که شما مرده، [و اجسامی
بی روح مثل خاک] بودید، و او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند و
باز شما را زنده می کند؛ آنگاه به نزد او بازگردانده خواهید شد.

۲۹- او کسی است که [نخست] همه آنچه را در زمین است برای شما
آفرید، سپس به سراغ آسمان رفت و آن را به صورت هفت آسمان،
مرتب کرد. و او به همه چیز آگاه است.

۳۰- و زمانی [را یاد کن] که مالک و صاحب اختیار به فرشتگان فرمود:
«من در زمین نسل بشر را ایجاد خواهم کرد». آنان عرضه داشتند: «آیا
کسانی را در آن جا قرار می دهی که در آن فساد و خون ریزی کنند؟ حال
آن که ما - خود - تو را تسبیح و تقدیس می کنیم و به حمد و ثنای تو
مشغولیم»؛ فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید».

۳۱- [خداوند] همه نامها [حجج الهی] را به آدم آموخت، سپس آن افراد را
به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گوید نام اینها را به
من بگوئید.

۳۲- [فرشتگان] گفتند: «پاک و منزهی، ما هیچ چیز نمی دانیم مگر آنچه تو
به ما آموخته ای، این تو هستی که دانا و حکیمی».

قَالَ يَتَّعَدُمُ أَنْبَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ وَإِذْ قُلْنَا
 لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى
 وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ
 أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
 وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾
 فَازْلَمَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ
 وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ
 مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ
 كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا
 اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ
 تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

۳۳- **أَنْبَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**: نام آنان را به این [فرشته] ها خبر بده. **تُبْدُونَ**: آشکار می کنید: «بدا الشيء: ظهر. و أبديته أنا: أظهرته» (ل).
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: پنهان می کردید: «كتم الشيء: ستره و أخفاه» (سيط).

۳۴- **إِذْ قُلْنَا**: «اذ» در آغاز جمله یا مفعول به است برای فعل مقدر «اذکر» یا ظرف برای فعلی که یا مذکور است (مثل آیه ۳۰) یا به تناسب هر جمله باید برای آن، فعلی در تقدیر گرفت، مثلاً در اینجا: «اطاعوا» (رک: در)، یعنی: **إِذْ قُلْنَا** اسجدوا اطاعوا، فسجدوا. **أَبَى**: مغرورانه سر باز زد: «الإباء: الامتناع مع الأنفة [غرور] و التمكن من الفعل» (سی). **اسْتَكْبَرَ**: تکبر کرد و خود را [از آدم] برتر شمرد: «الاستكبار: التكبر» (بحر). استکبار یعنی خود را از دیگری بزرگتر دیدن؛ مثل: «فَأَمَّا آدَمُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت: ۱۵). **كَانَ**: بود یا شد. گویند: «كان» گاهی به معنای «صار» است: «و قد تستعمل «كان»

بمعنی «صار»... مثل: جمد الماء فكان ثلجا و منه

قوله تعالى: «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا»، آی: صارت، لان المعنى يقتضى هذا» (فی)، ج ۲ ص ۴۹۹. **الْكَافِرِينَ**: بی ایمانان از مصدر کفر، یا ناسپاسان از مصدر کفران. تعابیری مثل: «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» و ... ، لزوماً به این معنا نیست که غیر از فرد مورد نظر، عده دیگری نیز کافر یا ظالم وجود داشته اند، زیرا در مورد قابیل می فرماید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّدَمِينَ» (مائده: ۳۱)، حال که در آن زمان جز حضرت آدم و خانواده اش کسی روی زمین نبود، پس «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»، یعنی کافر بود.

۳۵- **اسْكُنْ**: ساکن شو در ... **زَوْجٌ**: همسر (مرد یا زن): «الزَّوْجُ: البعل [شوهر] و الزوج أيضاً المرأة ... و يقال لها زَوْجَةٌ أيضاً» (صح). **الْجَنَّةُ**: باغ: «سكن» هم با «فی» بکار می رود، مثل: «وَوَسَّكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (ابراهیم: ۴۵)، و هم بدون «فی» مثل اینجا. **كُلَا**: بخورید. **رَغَدًا**: گوارا یا به فراوانی: «الرغد: الهنيء الذي لا عناء فيه أو الواسع، يقال: رَغَدَ عَيْشُ الْقَوْمِ، وَرَغَدَ كَانُوا فِي رِزْقٍ وَاسِعٍ كَثِيرٍ، وَنَصِبَهُ عَلَى أَنَّهُ نَعْتٌ لِمَصْدَرٍ مَحْذُوفٍ، أَيْ أَكَلَا رَغَدًا» (سی). **حَيْثُ**: هر جایی که: «و المراد بها العموم لقرينة المقام أی: أی مكان من الجنة» (سی و نیز رک: آیه ۱۴۹). **شِئْتُمَا**: خواستید. **فَتَكُونَا**: که در نتیجه می باشید: مضارع در جواب نفی یا طلب (امر، نهی و ...) ، بعد از «فاء» منصوب می شود، به این «فاء»، «فاء السبب» گویند و نشان می دهد که ما قبل «فاء»، سبب ما بعد «فاء» است. **الظَّالِمِينَ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۶۰ و نیز ۱۳۵ آل عمران).

۳۶ - **أَرْهَمْنَا**: لغزاند و سر داد آنها را: «الزَّلَّةُ [لیز خوردن] فی الأصل: استرسال [راحت به پایین حرکت کردن]

الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ، يُقَالُ: زَلَّتْ رِجْلُ، وَ الْمَزَلَّةُ: الْمَكَانُ الَّذِي لَا تَثْبِتُ عَلَيْهِ قَدَمٌ لِمَلَا سْتَه [صاف بودنش] [سیطاً]. «زلت قدمه: لم تثبت في مكانها و تحولت عنه» (الآء).

الشَّيْطَانُ: أَنْ مَوْجُودٌ خَبِيثٌ: (رك: توضیحات تکمیلی ۴۰). **عَنْهَا:** از آن باغ: «عَنْهَا أَى عَنْ الْجَنَّةِ» (مج). ظاهراً «عن» معنای «ابعد و دور کردن» را در «أَزَلَّ» تضمین کرده است. یا به سبب آن درخت: «الضمير في: «عَنْهَا» لِلشَّجَرَةِ أَى فَحْمَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَلَى الزَّلَّةِ بِسَبَبِهَا وَ «عن» هذه، مثلها في قوله تعالى: «وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» (ك). **اهْبِطُوا:** پایین بروید: «الهُبُوطُ: تَقْيِضُ الصُّعُودِ ... وَ هَبَطَ هُبُوطًا: نَزَلَ» (ل)، «الخطاب لأدم و حوا و إبليس» (الآء)، «ظاهر السياق أنه خطاب لأدم و زوجته و إبليس» (میز). **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ:** برای یکدیگر، نسبت به یکدیگر: عبارت ترکیبی «بعض + بعض» به معنای «یکدیگر» است: «أى اهبطوا مُتَعَادِينَ» (در). مراد از

ضمير «كم» إبليس، آدم و حوا و نیز فرزندان آن دو است: «بعضكم: إبليس و آدم و حوا أو ذريتهما» (الآء)، «و ذرية آدم مع آدم في الحكم» (میز). **مُسْتَقَرًّا:** استقرار یا محل استقرار: «و المستقر اسم مكان أو مصدر ميمي» (سى). **مَتَاعٌ:** بهره‌مند بودن و استفاده کردن، انتفاع، لذت بردن، یا هرآنچه که مورد استفاده قرار گیرد یا از آن لذت برده شود: (رك: توضیحات تکمیلی ۴۱). **حِينَ:** زمانی، مدتی، یعنی زمان مرگ یا قیامت: «مجيء الموت، أو القيامة» (کنز). شاید تفسیر «حين» به قیامت صحیح‌تر باشد.

۳۷- تَلَقَّى: گرفت، دریافت کرد: «يقال: «تَلَقَّيْتُ مِنْهُ» أَى أَخَذْتُ وَ قَبِلْتُ، وَ أَصْلُهُ مِنْ «لَقِيْتُ خَيْرًا» ... ثُمَّ يُعَدَّى إِلَى مَفْعُولِينَ بِتَضْعِيفٍ [تشديد] العين، نحو: «لَقِيْتُ زَيْدًا خَيْرًا» كَقَوْلِهِ تَعَالَى «وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا» وَ مَطَاوَعْتَهُ: «تَلَقَّيْتَهُ بِالْقَبُولِ» أَى قَبِلْتَهُ مِنْهُ ... وَ تَلَقَّيْتُ الرَّجُلَ: اسْتَقْبَلْتَهُ وَ تَلَقَّيْتَهُ: اسْتَقْبَلْتَهُ» (مج). **تَابَ عَلَيْهِ:** لطف کرد به او: (رك: توضیحات تکمیلی ۴۲). **التَّوَابُ:** بسیار لطف کننده.

۳۸- إِمَّا: اگر: إِنْ + مَا، مثل: اینما: «إِمَّا» أَصْلُهَا: إِنْ الشَّرْطِيَّةُ، زِيدَتْ عَلَيْهَا «مَا» ... إِنْ الْفِعْلَ الْوَاقِعَ بَعْدَ إِنْ الشَّرْطِيَّةِ الْمُؤَكَّدَةِ بِ «مَا»، يَجِبُ تَأْكِيدُهُ بِالنُّونِ، وَ ذَهَبَ سَبْبُوه إِلَى أَنَّهُ جَائِزٌ لَا وَاجِبٌ» (در)، مثل «فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (زخرف: ۴۱). **يَأْتِيَنَّكُمْ:** بیاید نزد شما. **تَبِعَ:** تبعیت کند، پیروی کند. **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ:** ترس و نگرانی ندارند. ظاهراً به معنای «لاخوف لهم» است. و بعيد نیست که «على» در این عبارت معنای استیلاء و تسلط را برساند. یعنی ترس و نگرانی بر آن‌ها مستولی نمی‌شود: (رك: توضیحات تکمیلی ۴۳).

۳۳- فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام آنان آگاه کن. پس همین که وی فرشتگان را از نام آنان آگاه کرد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و [هم‌چنین] آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌کردید می‌دانم؟!»

۳۴- هنگامی [را یاد کن] که به فرشتگان گفتیم: «به آدم سجده کنید»، و همه سجده کردند بجز ابلیس، که زیر بار نرفت و تکبر ورزید و کافر شد.

۳۵- و گفتیم: «ای آدم! تو و همسرت در این باغ ساکن شوید و از هر جا که خواستید به وفور نوش‌جان کنید و به این درخت نزدیک نشوید که در این صورت در حق خود جفا کرده و از حظ و بهره خود خواهید کاست».

۳۶- و شیطان آن دو را به خارج آن باغ لغزاند و آنها را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. و گفتیم: پایین بروید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود؛ و تا مدتی در زمین استقرار خواهید یافت و امکانات زندگی در اختیارتان خواهد بود.

۳۷- پس از آن، آدم از مالک و صاحب‌اختیارش کلماتی دریافت کرد، و [خداوند] به سبب آن کلمات او را مورد لطف خود قرار داد؛ چه اینکه لطف‌کننده و مهربان واقعی اوست.

۳۸- گفتیم همگی از آن باغ پایین بروید؛ و اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند هیچگونه ترس و اندوهی نخواهد داشت.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرِينَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبَّهُمْ وَإِنَّهُمْ إِلَيْهِ لَرَجِعُونَ ﴿٤٦﴾ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

۳۹- **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا**: آیات ما را انکار کردند: «كذب» یعنی او را دروغ گو شمرد، «كذب به» یعنی آن را انکار کرد: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۴). **أَصْحَابُ النَّارِ**: اهل آتش: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۵).

۴۰- **بَنَى إِسْرَائِيلَ**: فرزندان یعقوب. «بنی» در اصل «بنین» و جمع «ابن» است که به خاطر مضاف واقع شدن، «ن» از آخر آن حذف شده است. و وقتی مضاف شود، به معنای فرزندان است: «و هو مختص بالأولاد الذکور، و إذا أُضيفَ عَمَّ في العرف الذکور و الإناث، فيكون بمعنى الأولاد و هو المراد هنا» (سی). «اسرائیل» لقب حضرت یعقوب «ع» به معنای عبد الله یا قوة الله است: «و اسرائیل لقب یعقوب بن اسحق بن ابراهیم الخلیل معرب یسرئیل فی العبرانية و روى أن معناه عبد الله او قوة الله» (الاء). **أَذْكُرُوا**: به یاد آورید یا به یاد داشته باشید: «الذکر: ... و تارة یقال لحضور الشیء القلب أو القول، و لذلك قيل: الذکر ذکران: ذکر بالقلب، و ذکر باللسان، و کل واحد منهما ضربان: ذکر عن نسیان، و ذکر لا عن نسیان

بل عن إدامة الحفظ» (را). **أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ**: [با آن] به شما نعمت دادم: «... فَإِنَّ الْأَصْلَ: الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا» (در). **أَوْفُوا**: وفا کنید: «وَفِي بِعَهْدِهِ يَفِي وَفَاءً، وَ أَوْفَى: إِذَا تَمَّ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَنْقُضْ حِفْظَهُ» (را). فعل امر از باب افعال. **بِعَهْدِي**: به عهد من [که با شما بسته‌ام]. **أَوْفِ**: تا وفا کنی، مضارع متکلم وحده، مجزوم به حذف حرف عله، در اصل: اوفی بوده و چون در جواب طلب (یعنی: امر، نهی و ...) آمده مجزوم شده. **بِعَهْدِيكُمْ**: به عهد شما [که من با شما بسته‌ام]: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۶). **إِيَّايَ فَارْهَبُونِ**: فقط از من بترسید: «رَهَبَ الشَّيْءُ: خَافَهُ» (ل)، در اصل فارهبونی بوده است، «و هو من قولك: زيدا رهبته، و هو أو كد في إفادة الاختصاص [إى الحصر] من إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (ک)، یعنی: فاء زائده و این عبارت، از باب اشتغال است، در اعراب این عبارت اقوال دیگری نیز هست که از آنها صرف نظر می‌کنیم.

۴۱- **ءَامِنُوا**: ایمان بیاورید، امر از باب افعال. **مُصَدِّقًا**: در حالی که تصدیق می‌کند، **لِمَا مَعَكُمْ**: آنچه را [یعنی آن کتابی را که] همراه شماست. «لام» در «لما معکم» لام تقویت نام دارد و جایز است که بر سر مفعول شبه فعل قرار گیرد، ولی معنایی ندارد، مثل: «لِفُرُوجِهِمْ حِفْظُونَ» (مؤمنون: ۵). **أُولَٰئِكَ كَافِرِينَ**: اولین کافر به آن: «وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرِينَ، أَيْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَوْ مِنْ بَيْنِ قَوْمِكُمْ مِمَّنْ مَضَىٰ وَ سَيَأْتِي» (میز): یا کنایه است از به سرعت به سراغ کفر رفتن: «وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرِينَ، أَيْ لَا تَسَارِعُوا إِلَى الْكُفْرِ بِهَ فَإِنَّ وظيفتكم أن تكونوا أول من آمن به» (سی)؛ یا اولین کافر از نظر شدت و زشتی کفر، اولین کافر در رتبه! اشاره به شدت و قبح کفر آنهاست: «أول من يُعَدُّ مِنَ الْكَافِرِينَ به. و ذلك لتفاحش كفرهم بعد قيام الحججة عليكم من وجوه عديدة. يقال لكثير الكذب و شديد الفسق أول كاذب و أول فاسق إى أول من يعد من الكاذبين و من الفاسقين» (الاء). **لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي**: جاگزین نکنید آیات مرا، عوض نکنید آیات مرا: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۷). **ثَمَنًا**

قَلِيلًا: با چیزی اندک و حقیر: «... أَنْ الْاِشْتِرَاءَ يوضع موضع الاستبدال، فكذا الثمن يوضع موضع البديل عن الشيء ... فإذا اختير على ثواب الله شيء من الدنيا فقد جعل ذلك الشيء ثمناً عند فاعله» (فخر): (رک: توضیحات تکمیلی ۱۷). یعنی «متاع جایگزین شده»، نزد این افراد، بها و ارزش معادل و «ثمن» آیات بوده است. **فَاتَّقُونَ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۵). ۴۲ - **لا تَلْسُوا**: در نیامیزید: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۷). **بِالْبَاطِلِ**: با باطل. یعنی حق و باطل را با هم قاطی نکنید که حق نامشخص و مشتبه شود. **نَكْمُوا**: پنهان نکنید یا درحالی که پنهان می‌کنید: «کتب الشيء كتماً و كتماناً: ستره و أخفاه» (سیط): (رک: توضیحات تکمیلی ۴۷). ۴۳ - **أَقِمُوا**: بخوانید، برپا دارید: إقامة الصلاة یعنی نماز خواندن: مثل: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» (هود: ۱۱۴). **ءَاتُوا**: بدهید، فعل امر از «أتى، يؤتى، ايتاء». **الرَّكُوعَ**: هرگونه انفاق مالی نه لزوماً زکات واجب: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۸).

۴۴ - **الْبِرِّ**: نیکی: «البرّ: سعة [وسعت، فراخی] الخیر و المعروف» (ک). **تَسْوَنَ**: فراموش می‌کنید. جمع مذکر مخاطب از «نسى، ينسى». **تَتَلَوْنَ**: تلاوت می‌کنید، جمع مذکر مخاطب از «تلا، يتلو». **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**: پس آیا عقل خود را بکار نمی‌گیرید (رک: آیه ۷۳) یا پس آیا [زشتی کار خود را] نمی‌فهمید: «و الفعل يحتمل أن يكون مطلقاً أجرى مجرى اللازم، و يحتمل أن يكون متعدياً مقدر المفعول، و المعنى: أفلا عقل لكم يمنعكم ... أو أفلا تعقلون قبح صنعكم» (سى)، «أفلا تفقهون أن ما تفعلونه قبيح فى العقول» (مج)، «عَقَلَ الشيء: فَهَمَهُ ... قَلْبُ عَقُول: فَهَمَ» (ل). «أ» بر تمام اجزاء جمله مقدم می‌شود، تقدیر: فَأَلَا تَعْقِلُونَ؛ (رک: غنى). ۴۵ - **اسْتَعِينُوا**: کمک بجوید: «استعان فلان فلانا و به: طلب منه العون» (سیط). **الصَّابِرِ**: صبر و از جمله روزه: «و فى الكافى و الفقيه و العياشى عن الصادق «ع» فى هذه الآية: أَنْ الصبر الصيام» (صا). **لِكَبِيرَةٍ**: قطعاً سنگین و سخت است: «لشاقة ثقيلة من قولك: كُبر على هذا الأمر» (ک)، لام، لام ابتداءست و برای تأکید بکار می‌رود. **الْخُسْعِ**: متواضع، ذلیل و خوار [در برابر خدا]، (رک: توضیحات تکمیلی ۴۹). ۴۶ - **يَظُنُّونَ**: می‌دانند، یقین دارند: «ظن» در اصل به معنای «گمان» است: «الظن فى الأصل: الحُسابان [گمان]» (سى)، و وقتى با «أَنْ» یا «أَنَّ» مخففه از «أَنْ» بکار رود، معنای «گمان بسیار قوى که به علم و یقین منجر می‌شود» را خواهد داشت: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۰). **مَلَقُوا**: ملاقات خواهند کرد: (رک: توضیحات تکمیلی ۳۷). ۴۷ - **فَصَبَّحْتُمْ**: برتر قرار داد شما را: «فضله على غيره: جعله أو عدّه أفضل منه» (سیط). **الْعَالَمِينَ**: اهل عالم: (رک: ۲ حمد). این برترى در زمان پدرانشان و مختص بعضى از بنى اسرائيل بوده نه همه آنها: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۱).

۳۹- و کسانی که کافر شوند و آیات و نشانه‌های ما را انکار کنند، اهل آتش‌اند و برای همیشه در آن‌جا خواهند ماند.

۴۰- ای بنی اسرائیل! نعمتم را که به شما ارزانی داشتیم به یاد داشته باشید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و تنها از من بترسید.

۴۱- به آنچه من نازل کرده‌ام و کتاب آسمانی موجود در بین شما را، تأیید و تصدیق می‌کنید، ایمان آورید؛ و آن‌گونه نباشید که در کفر به این [کتاب آسمانی] در رتبه اول باشید. و آیات و نشانه‌های مرا با چیزی حقیر و بی‌ارزش عوض نکنید، و تنها از من برحذر باشید و خود را فقط از خشم و عذاب من در امان بدانید.

۴۲- و حق را با باطل درنیامیزید و آگاهانه حق‌پوشی نکنید.

۴۳- و نماز بخوانید و انفاق کنید و همراه رکوع‌کنندگان، رکوع کنید.

۴۴- آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؟ در حالی که کتاب [آسمانی] را می‌خوانید؛ آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟!

۴۵- از صبر و نماز کمک بگیرید؛ و نماز قطعاً سنگین و دشوار است، مگر بر آنان که در برابر خداوند متواضع و فروتن هستند.

۴۶- همان کسانی که یقین دارند که با پروردگارشان ملاقات می‌کنند و به نزد او باز خواهند گشت.

۴۷- ای بنی اسرائیل! نعمتم را که به شما ارزانی داشتیم به یاد داشته باشید؛ و [نیز] این [نعمت] که [بعضی گذشتگان] شما را بر مردم [زمان خودشان] برتری دادم.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يُقِيمُوا آتَاكُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

۴۸- **اتَّقُوا يَوْمًا**: خود را در امان نگه دارید از روزی که: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۵). **لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ**: هیچکس نمی‌تواند مسئولیت شخص دیگری را به عهده بگیرد، یا هیچکس نمی‌تواند به جای دیگری [حقی را] اداء نماید: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۲). **عَنْ**: بجای: «... الثانی [من معانی عن]: البدل، نحو: و اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا، و فی الحدیث: صومی عن أمك» (غنی). **شَيْئًا**: به هیچ وجه یا هیچ چیز را، (رک: توضیحات تکمیلی ۵۲). **لَا يُقْبَلُ**: پذیرفته نمی‌شود. **لَا يُؤْخَذُ**: گرفته نمی‌شود. **عَدْلٌ**: عوض، جایگزین، فدیة، [در اینجا یعنی هر چیزی که داده می‌شود تا از مجازات شخص صرف نظر شود]: «العدل هو بدل الشيء، و قد يكون من غير جنسه، قال سبحانه: «أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا [مائدة: ۹۵]»» (مج)، «عدل الشيء: ما يقوم مقامه من غير جنسه» (الاء).

۴۹- **إِذْ**: (رک: آیه ۳۰ و ۳۴)، یا مفعول به برای «اذکر» مقدر است، یا ظرف برای عامل مقدر،

در اینجا مثلاً: **انعمنا عليكم إذ نجيناكم** (رک: بحر). **نَجَّيْنَاكُمْ**: نجات دادیم شما را: باب تفعیل از «نجا، ينجو». **آلِ فِرْعَوْنَ**: قوم فرعون: «آل» هم به معنای فامیل و خانواده است، هم به معنای قوم و اطرافیان انسان: «و يستعمل فيمن يختص بالإنسان اختصاصاً ذاتياً أما بقرابة قريبة، أو بموالاة» (را). **يَسُومُونَكُمْ**: تحمیل می‌کردند بر شما، می‌رساندند به شما: «سام، يسوم» یعنی «کاری را به عهده کسی گذاردن» و لزوماً بار منفی ندارد؛ مثلاً راغب در معنای «استرضاع» (دایه گرفتن برای شیرخوار)، می‌گوید: «تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ (البقرة: ۲۳۳)، آی: تسومونهن إرضاعاً أولادكم»، «سامه الأمر سوماً: كلفه [او را موظف کرد یا بر او تحمیل کرد] آياه، و قال الزجاج: أولاه [او را گمارد بر] آياه» (ل)؛ ولی معمولاً در مورد «تحمیل کردن ظلم و بدی بر کسی» بکار می‌رود: «و أكثر ما يستعمل في العذاب و الشر و الظلم» (ل)، «سامه خسفا إذا أولاه [رساند به او] ذلاً [خواری]» (مج). **سَوْءَ**: بدی، زشتی: «السوء: مصدر ساء يسوء [بد بودن، زشت بودن]، و يراد به السیئ [بد]» (سی). **سَوْءَ الْعَذَابِ**: عذاب و شکنجه بد، ظاهراً اضافه صفت به موصوف است، (در این مورد رک: توضیحات تکمیلی ۵۳). **يُدَبِّحُونَ**: سُر می‌برند [پسران زیادی را]: «ذبحه: قطع حلقومه» (سیط). باب تفعیل در اینجا برای کثرت مفعول است: «فالتكثير يكون في الفعل، نحو «طَوَّفَتْ» أي أكثرت من الطواف و في الفاعل، نحو «مَوَّتَّ الأبل» أي كثر فيها الموت و في المفعول، نحو «عَلَّقَتِ الأبواب»، أي أبواباً كثيرة» (جا). **أَبْنَاءَكُمْ**: پسران، جمع ابن: «الأبناء: الأطفال الذكور» (سی). **يَسْتَحْيُونَ**: زنده نگه می‌دارند: «استحيا الأسير: تركه حيًّا فلم يقتله» (سیط). **نِسَاءَكُمْ**: دختران: «بناتكم» (سی)، گویند: نساء مجازاً به معنای دختران نابالغ است: «و هي في الأصل البالغات دون الصغائر، فهي ... مجاز» (سی). ولی به نظر می‌رسد وقتی این کلمه همراه «ابناء» بکار رود، به معنای دختران - اعم از بالغ یا نابالغ - است، مثل آیه

مباهله. **ذَلِكُمْ**: آن. «كُم» در این کلمه نشان می‌دهد که مخاطبین، چند مرد هستند؛ چنانچه «ذَلِكْ» نشان می‌دهد که مخاطب، یک زن است؛ مثل: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» (مریم: ۲۱). یا «ذَلِكُنَّ» نشان می‌دهد مخاطبین، چند زن هستند؛ مثل: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ» (یوسف: ۳۲). اما همه این کلمات به معنای «آن» هستند. **بَلَاءٌ**: **لطف و نعمت یا مصیبت یا امتحان**: «البلاء: المحنة، إن أُشيرَ بـ «ذَلِكُمْ» إلى صنيعٍ [عمل] فرعون. و النعمة، إن أُشيرَ به إلى الإنجاء» (ک)، «و البلاء و النعمة و الإحسان نظائر في اللغة و البلاء يستعمل في الخير و الشر ... أصل البلاء: الامتحان و الاختبار» (مج)، شاید با توجه به «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ ... وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» (ابراهیم: ۶)، مراد از «بلاء» نعمت باشد نه مصیبت. مثل: «بلاء حسنا» در ۱۷ انفال. و نیز «بلاء» در: «إِذْ طَفِقَتْ تَحْزِينًا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا وَ نِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا» (نهم، صبحی، نامه ۲۸)، «بلاء الله: انعامه و احسانه» (حدید).

۵۰- **إِذْ**: (رک: آیه ۳۰ و ۳۴). **فَرَقْنَا**: شکافتیم: «الفرق: الفصل بين الشيئين، و تعديته إلى البحر بتضمين معنى الشق، أى فلقناه و فصلنا بين بعضه و بعض» (سی). **يَكُمُ**: با حضور شما، با وجود شما: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۴). **الْبَحْرُ**: خلیج سوئز در دریای احمر: «و البحر هو خليج السويس من البحر الأحمر و عرضه بحسب اختلاف مواقع من نحو عشرة أميال إلى نحو عشرين ميلا» (الآء). هر میل تقریبا = ۱/۸۳ کیلومتر، (رک: آیه ۱۹۶ بقره، صفحه ۸۷). **أَجْبَيْنَاكُمْ**: نجات دادیم شما را: باب افعال از «نجا، ینجو».

۵۱- **إِذْ**: (رک: آیه ۳۰ و ۳۴). **وَعَدْنَا**: قرار گذاشتیم: «واعد فلانا الوقت و الموضع: عاهده على أن يوفيه [به نزد او برود] فی وقت معین و فی موضع معین» (سیط). **أَرْبَعِينَ**: چهل: مفعول دوم «واعد» است. (رک: مج) **اتَّخَذْتُمْ**: ساختید یا [معبود خود] قرار دادید: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۵). **العجل**: گوساله: «العجل: ولد البقرة» (را).

۵۲- **عَفَوْنَا عَنْكُمْ**: در اصل چنین بوده: عفوفا عنکم ذنبکم: «عفا عن ذنبه و عنه ذنبه: لم يعاقبه عليه» (سیط).
۵۳- **ءَاتَيْنَا**: دادیم: ماضی متکلم مع الغير از «آتی». **الْفُرْقَانَ**: جدا کننده حق از باطل: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۶). **لَعَلَّ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۲۴). **تَهْتَدُونَ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۱۸).

۵۴- **إِذْ**: (رک: آیه ۳۰ و ۳۴). **يَقُومُ**: ای قوم من، در اصل «یا قومی» بوده. گاهی «ی» در منادای مضاف به یاء متکلم حذف می‌شود. **تَوْبُوا**: بازگردید، توبه کنید: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۲). **بَارِئٌ**: خالق: «برأ الله الخلق: خلقهم» (مع). «برأ» معمولاً در مورد حیوان بکار می‌رود: «قلما يُستعمل في غيره [أى في غير الحيوان]» (تا). **افْتَلُوا أَنْفُسَكُمْ**: خود کنشی کنید، یا یکدیگر را بکشید: (رک: توضیحات تکمیلی ۵۷). **تَابَ عَلَيْكُمْ**: (رک: توضیحات تکمیلی ۴۲).

۴۸- و [با عمل به دستورات الهی] خود را از [شدت و سختی] روزی در امان نگه دارید که نه هیچ کس می‌تواند بجای دیگری کاری کند [یا گناه او را بعهده گیرد]؛ و نه شفاعتی از او پذیرفته می‌شود و نه پول و جرمه‌ای که جایگزین مجازات اصلی شود، از او گرفته می‌شود؛ و نه یاری خواهند شد.

۴۹- و [ای یهودیان] هنگامی [را به یاد آورید] که شما را از [چنگال] فرعونیان - که بلا و مصیبتی سخت، بر سر شما می‌آوردند - نجات دادیم، پسران [زیادی از] شما را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند. و در این [رهای]، نعمت بزرگی بود از جانب مالک و صاحب اختیاران.

۵۰- و [نیز] هنگامی [را یاد کنید] که دریا را - در مکانی که شما حضور داشتید - شکافتیم و نجاتتان دادیم، و فرعونیان را غرق کردیم و شما خود نظاره‌گر این صحنه بودید.

۵۱- و [همچنین] هنگامی [را به یاد آورید] که [در کوه، برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی قرار گذاشتیم، و شما پس از [رفتن] او، [به میقات]، گوساله را به ظلم و به ناحق [برای پرستش] برگزیدید.

۵۲- سپس، بعد از این [واقعه] شما را بخشیدیم تا سپاسگزار [ما] باشید.

۵۳- و هنگامی [را به یاد آورید] که به موسی کتاب و فرقان دادیم تا هدایت شوید.
۵۴- و زمانی [را یاد کنید] که موسی به قومش گفت: «ای قوم من! شما با برگزیدن گوساله [و پرستش آن] به خودتان ستم کردید؛ پس توبه کنید و به [درگاه] آفریدگارتان بازگردید و یکدیگر را بکشید که این [کار]، نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است. پس خداوند شما را مورد لطف خود قرار داد [و توبه شما را پذیرفت]؛ چه اینکه لطف کننده و مهربان واقعی اوست».

وَإِذْ قُلْتُمْ يَمْوِسُ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الضُّعْفَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ المَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۵۷﴾ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَزَيِدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۵۹﴾ وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ ﴿۶۰﴾

۵۵ - **إذ:** (رك: آیه ۳۰ و ۳۴). **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ:** تو را تصدیق نمی کنیم، حرف تو را قبول نداریم: (رك: توضیحات تکمیلی ۵۸). **حَتَّى:** مگر: «حتی» بر سر فعل مضارع یا به معنای «الّا» است یا به معنای «الی» یا به معنای «لِ»: (رك: غنی). **جَهْرَةً:** آشکارا: «الجهره»: ما ظَهَرَ. وراه جهره: لم يكن بينهما سترٌ... و كلمته جهره. و فی التنزیل العزیز: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً أَى غَيْرِ مُسْتَرٍ عَنَّا بِشَىءٍ... و جهرته اى رأيته بلا حجاب بينى و بينه» (ل). یا مفعول مطلق است یا حال: «قوله تعالى: جهره فيه قولان: أحدهما: أنها مصدرٌ... فإنها نوعٌ من الروية... والثانى: أنها مصدرٌ واقعٌ موقع الحال» (در). **الضُّعْفَةُ:** صدای شدید: «الصاعقة: الصوت الشديد؛ والمراد: اماتتها لهم... و فى العيون عن الرضا «ع» ما ملخصه: اختار منهم سبعين رجلا فلما سمعوا كلام الله من الجهات الست، قالوا لن نؤمن بأنه كلام الله حتى نرى الله جهره فأخذتهم الصاعقة فماتوا» (الاء؛ با تلخیص و تصرف). یا آتشی از آسمان: (رك: توضیحات تکمیلی ۲۲).

۵۶ - **بَعَثْنَاكُمْ:** زنده کردیم شما را: «أصل البعث إرسال المبعوث من المكان الذى هو فيه لكن يختلف باختلاف متعلقه يقال: بعث البعير من مبركه [جای نشستنش] إذا أثاره؛ و بعثته فى السیر إذا هیجته؛ و بعث الله تعالى الميت إذا أحياه» (سى، ذیل ۲۴۶ بقره).

۵۷ - **ظَلَّلْنَا... الغَمَامَ:** ابر را سایه بان قرار دادیم یا سایه افکنندیم با ابر: «و هو [غمام] مفعول ظللنا على إسقاط حرف الجر كما تقول: ظللت على فلان بالرداء أو بلا إسقاط، و المعنى: جعلنا الغمام عليكم ظلّة» (سى). **الغَمَامَ:** ابر: «السحاب» (مح). **المَنَّٰنَ:** ترنجبین (نوعی ماده صمغ گونه شیرین). **السَّلْوَىٰ:** نوعی پرند: (رك: توضیحات تکمیلی ۵۹). **طَيِّبَاتٍ:** جمع طيبة: مطبوع یا پاک: «أصل الطَّيِّبِ: ما تستلذه الحواس، و ما تستلذه النفس» (را)؛ «الطَّيِّبُ: خلاف الخبيث... طاب الشىء: لُدَّ و زكا... و قد يردُّ الطَّيِّبُ بمعنى الطاهر» (ل). **طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ:** روزی پاک که به شما روزی کردیم: اضافه صفت به موصوف است: «مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، من قبيل إضافة الصفة إلى الموصوف» (میز)، (رك: توضیحات تکمیلی ۵۳)؛ نه به معنای: از بین آنچه به شما روزی کردیم، طيباتش را، یعنی: الطيبات مما رزقناكم، زیرا خداوند، چیز خبيث را روزی نمی کند: «إذ لا معنى لأن ينسب الرزق إلى نفسه ثم يقسمه إلى طيب و غيره كما يؤيد قوله فى موضع آخر: «و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» [الجاثية: ۱۶]» (میز، ذیل: ۸۱ طه، و نیز رك: ۱۷۲ بقره). **مَا ظَلَمُونَا:** از ما [چیزی را] کم نگذاشتند و حقی از ما ضایع نکردند: (رك: توضیحات تکمیلی ۶۰). **أَنفُسَهُمْ:** فقط [حق] خودشان را [ضایع کردند]: تقدیم مفعول حصر را می رساند: (رك: ۵ حمد).

۵۸ - **إذ:** (رك: آیه ۳۰ و ۳۴). **الْقَرْيَةَ:** آبادی یا شهر، [احتمالا بيت المقدس یا حبرون]: (رك: توضیحات

تکمیلی (۶۱). **رَغَدًا**: (رک: آیه ۳۵). **الباب**:

دروازه [دروازه بیت المقدس یا حبرون].

سُجَّدًا: متواضعانه یا سجده کنان، جمع

ساجد؛ یا در حالی که سجده خواهید

کرد: (رک: توضیحات تکمیلی ۶۲). **حِطَّةً**:

آمزش، پابین گذاردن [بار گناه، کنایه از

آمزش]: «الْحَطَّ: إِنْزَالُ الشَّيْءِ مِنْ عُلُوِّ»

(را)، «يُقَالُ حَطَّ الْحَمَلُ مِنَ الذَّابَةِ أَيَّ إِزَالَهُ

و أَنْزَلَهُ عَنْهَا» (الآء)، «أَيُّ مَسْأَلَتْنَا، أَوْ شَأْنِك

يَا رَبَّنَا أَنْ تَحْطَ عَلْنَا ذُنُوبَنَا، وَ هِيَ فِعْلَةٌ مِنَ

الْحَطِّ، كَالْجَلْسَةِ» (سی). **نَغْفِرُ**: تا بیامرزیم،

در جواب امر، مجزوم شده است. اصل

«غفر» به معنای پوشاندن است: «الغفر:

التغطية [پوشاندن]» (صح)، «أَصْبَغُ [رنگ

کن] ثَوْبَكَ فَإِنَّهُ أَغْفَرَ [پوشاننده تر] لِلدَّنَسِ

[چرک]» (را)، «غفره: ستره، غَفَّرَ الْمَتَاعَ فِي

الْوَعَاءِ [جعبه، ظرف ...]: ادخله و ستره، و غَفَّرَ

الشَّيْبَ [سپیدی مو] بِالْخِضَابِ: غَطَاهُ» (تا).

سَزَيْدٌ: خواهیم افزود، «زاد» دو مفعولی

است: (رک: آیه ۱۰)، یعنی بر توفیق یا

هدایت محسنین می‌افزاییم مثل: «و يَزِيدُ

اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۶). نه اینکه تعداد محسنین را زیاد می‌کنیم. آن چیز که زیاد می‌شود مفعول دوم و

محذوف است: «و المفعول محذوف» (سی).

۵۹ - **بَدَلٌ**: جایگزین کرد [ند]: (رک: توضیحات تکمیلی ۶۳). **رِجْزًا**: عذابی: «الرجز بكسر الراء: العذاب، في لغة أهل الحجاز

و هو غير الرجس، لأن الرجس: التَّن [تعفن]» (مج). **يَمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ**: به خاطر خارج شدن و منحرف شدنشان [از راه

مستقیم]، «باء»، «باء» سببیت و «ما» مصدریه است نه به معنای «آنچه»، و با بعد از خودش - مانند «أن» ناصبه - تأویل

به مصدر می‌شود: (در توضیح معنای «فسق»، رک: توضیحات تکمیلی ۶۴).

۶۰ - **إِذْ**: (رک: آیه ۳۰ و ۳۴). **اسْتَسْقَى**: طلب کرد [از ما] که آب بدهیم، یا آب طلب کرد: مفعولش محذوف است: «و مفعول

استسقى محذوف أى ربه أو ماء، و قد تعدى هذا الفعل فى الفصحى إلى المُسْتَسْقَى منه تارة و إلى المُسْتَسْقَى أُخْرَى كما فى

قوله تعالى: إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ [الأعراف: ۱۶۰] ... و تعديته إليهما مثل أن تقول: استسقى زيد ربه الماء، لم نجدها فى شيء من

كلام العرب» (سی). **الْحَجْرُ**: سنگ. **انْفَجَرَتْ**: روان شد: ماده «فجر» هم در مورد آب و امثال آن بکار می‌رود و هم در مورد

قنات و مانند آن: «فَجَرَ الْمَاءَ بَجَسِهِ [روان کرد] و فَتَحَ لَهُ طَرِيقًا فَجَرَى؛ فَجَرَ الْقَنَاةَ: شَقَّهَا [شکافت آن را]» (اقراب)، «الْفَجْرُ:

شَقُّ الشَّيْءِ شَقًّا وَاسِعًا كَفَجَرَ الْإِنْسَانَ السِّكْرَ [بند سر راه نهر]، يُقَالُ: فَجَرْتُهُ فَانْفَجَرَ وَ فَجَرْتُهُ فَتَفَجَّرَ» (را). **اثْنَا عَشْرَةَ**: دوازده.

عَمِيًّا: چشمه. **عَلِمَ**: شناخت: «عَلِمَ هُنَا مُتَعَدِيَةً لِوَاحِدٍ، أُجْرِيَتْ مَجْرَى عَرَفٍ وَ وَجَدَ ذَلِكَ بَكْتَرَةَ» (سی). **أَنَاسٍ**: گروهی:

«الاناس: الجماعة من الناس» (مج). **مَشْرَبٌ**: محل نوشیدن آب. **كُلُوا**: [و به آنها گفتیم] بخورید: «على تقدير القول أى و

قلنا لهم» (کنز). **لَا تَعْتُوا**: فساد نکنید: «العتى: شدة الفساد» (مج). **مُفْسِدِينَ**: حال مؤکده است: (رک: توضیحات تکمیلی ۶۵).

وَإِذ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ إِهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءَ وَبِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يُكَفِّرُونَ بِيَأْتِي اللَّهُ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ بَغَرُوا الْحَقَّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِفِينَ وَالصَّالِفِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَاءَ آتِنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

۶۱ - **إِذ:** (رك: آیه ۳۰ و ۳۴). **فَادْعُ:** پس بخوان، فعل امر از «دعا يدعو». **يُخْرِجُ:** تا خارج کند، در جواب فعل امر «فادع» مجزوم شده است. **تُنْبِتُ:** می‌رویانند. **مِنْ:** [در من بقلها] که عبارت باشد: بیانیه است: «مِنَ الثَّانِيَةِ بَيَانِيَّةٌ» (سی) یا از: در این صورت تبعیضیه و بدل از «من» در «مما» است: «مِنْ بَقْلِهَا: هذا بدل من قوله: مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» (بحر). **بَقْلٍ:** سبزیجات: «البقل: جنس يندرج فيه النبات الرطب مما يأكله الناس و الانعام، و المراد به هنا أطيب البقول التي يأكلها الناس» (سی). **قِثَّاءٍ:** خیار: «القثاء: خیار دراز و خیار» (رب). **فُومٍ:** گندم و جو: «قال الزجاج: لا خلاف عند أهل اللغة أن الفوم: الحنطة، و سائر الحبوب التي تُختبِز [از آن نان درست می‌شود] يلحقها اسم الفوم» (سی)، یا سیر: «و قال الكسائي و جماعة: هو الثوم، و قد ابدلت ثاؤه فاء» (سی). **بَصِلٍ:** پیاز: (رب). **تَسْتَبْدِلُونَ:** جایگزین می‌کنید. (رك: توضیحات تکمیلی ۶۳). **أَدْنَى:** پست‌تر: «أدنى إما من الدنو أو مقلوب من الدون، و هو على الثاني

ظاهر، و على الأول مجاز استعير فيه الدنو بمعنى القرب المکانی للخسة [پستی] كما استعير البعد للشرف، فقيل: بعيد المحل بعيد الهممة، و يحتمل أن يكون مهموزا من الدناءة، و أبدلت فيه الهمزة ألفا» (سی). **بِالَّذِي:** بجای چیزی که: حرف باء بعد از ماده «بدل» بر سر چیزی قرار می‌گیرد که ترک و جایگزین شده است: (رك: توضیحات تکمیلی ۶۳). **إِهْبَطُوا:** [اگر می‌توانید] فرود آید: «الأمر بالهبوط ... إنما هو للتعجيز لأن مصر هي بلاد عبوديتهم [بردگیشان] و ذلتهم و مجمع عدوهم المنكوب مضافا إلى أنهم كتب عليهم التيه فكيف يستطيعون الهبوط إلى مصر» (آلاء): «و الهبوط يجوز أن يكون مكانيا بأن يكون التيه [محل سرگردانی] أرفع من المصر، و أن يكون ترتيبا، و هو الأنسب بالمقام» (سی). **مِصْرًا:** سرزمین مصر یا شهری [از شهرها]: «يحتمل أن يراد بها مصر المعروفة و نوتت لجواز صرفها بسبب سکون وسطها ک هند ... ، و ان ذكرت في غير هذا الموضع اربع مرات غير منصرفة. أو اهبطوا مصرا من الأمصار» (آلاء): «المصر: المدينة و الصقع [کرانه و گوشه زمین (رب)]» (اقراب). **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ:** [همچون خیمه] بر آنها زده شده و آنها را فرا گرفته: «أى أُثِبَتْ عليهم الذلة و أنزلت بهم و جعلت محيطه بهم و هو استعارة من ضرب القباب [قبه‌ها] و الخيام» (مج): یا بر آنها لازم و قطعی شده است: «و قيل: معناه الزموا الذلة فثبتت فيه: من قولهم: ضرب فلان الضريبة [مالیات] على عبده أى الزمها إياه» (مج، ذیل ۱۱۲ آل عمران). **الذَّلَةُ:** ذلت، خواری. **المَسْكَنَةُ:** خفت و خواری و فقر: «المَسْكَنَةُ: الخُضُوعُ و الذل، و قال ابن الأثير: يدور معنى المَسْكَنَةُ على الخُضُوع و الذلَّة و قلة المال و الحال السَيِّئَةُ» (تا). **بَاءَ وَبِ...:** همراه ... شدند، ... را بدوش کشیدند: (رك: توضیحات تکمیلی ۶۶). **بِأَنَّهُمْ:** به خاطر آن است که آنها. «باء» سببیت است. **بِغَيْرِ الْحَقِّ:** به ناحق: «أى بلا حق» (سی). این قید تأکیدی است: «جاء ذلك على سبيل

التأكيد كقوله: «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» [حج: ۴۶]، اذ لا يقع قتل نبى الا بغير الحق» (بحر). **بِمَا عَصَا: به خاطر نافرمانى كردنشان.** «باء»، «باء» سببیت، و «ما»، «ما» مصدریه است، نه به معنای «آنچه». **كَاثِرًا يَعْتَدُونَ: [حق را] پشت سر می گذاردند، یا [از حق] فراتر می گذاشتند:** «الْعَدُو: التجاوز [پشت سر گذاشتن] و منافاة الائتام [پیوند خوردن] ... الاعتداء: مجاوزة الحق ... قال: وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ [پا فراتر گذارد] حُدُودَهُ [مرزهای او]، [النساء: ۱۴]» (را)؛ «يقال: تَعَدَّيْتُ الْحَقَّ وَ اعْتَدَيْتُهُ وَ عَدَوْتُهُ اَى جَاوَزْتُهُ. وَ قد قالت العرب: اعْتَدَى فَلَانٌ عَنِ الْحَقِّ وَ اعْتَدَى فَوْقَ الْحَقِّ، كَأَنَّ معناه: جاز عن الحق إلى الظلم» (ل).

۶۲- **الَّذِينَ هَادُوا: يهودیان:** «هادوا اى صاروا يهودا و دانوا باليهودية، و هاد يهود هودا اى تاب» (مج)، «يقال: هاد يهود و تهود اذا دخل فى اليهودية، و هو هائد، و الجمع هود» (ك). **النَّصْرَى: مسیحیان:** «و النَّصْرَى و هو جمع نصران. يقال: رجل نصران، و امرأة نصرانة ...

و الباء فى نصرانى للمبالغة كالتى فى احمرى. سَمُّوا لِأَنَّهُمْ نَصَرُوا الْمَسِيحَ» (ك)، «النصارى جمع نصران ك سكران و سكارى و ندمان و ندامى» (مج). **الضَّبَائِنُ: صابنان:** (رك: توضیحات تكمیلی ۶۷). **عَمِلَ صَالِحًا: طبق شریعت اسلام عمل كند:** «عَمِلَ صَالِحًا عَلَى حَقِيقَةِ الشَّرِيعَةِ الْمَقْدَسَةِ» (الآء). **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ:** (رك: ۳۸ بقره).

۶۳- **إذ:** (رك: آیه ۳۰ و ۳۴). **مِيثَاقُكُمْ: عهد و پیمان شما را:** «الميثاقُ: العهد» (را)، «و الظاهر من الميثاق هنا، العهد» (سى). بر خلاف «الميثاق» در آیه ۲۷، كه مصدر است. احتمالاً منظور از **مِيثَاق** با توجه به ادامه آیه، تبعیت از حضرت موسى «ع» در عمل به تورات بوده است: «و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ بِاتِّبَاعِ مُوسَى وَ الْعَمَلِ بِالتَّوْرَةِ» (بيضا)، و قبل از رفع طور یا احتمالاً بعد از آن بوده است: «و هو الميثاق الذى أخذه الله منهم ثم رفع فوقهم الطور» (ميز، ذیل ۱۵۴ نساء)، «و لعله كان بالانقياد [مطيع بودن] لموسى (ع)» و اختلف فى أنه متى كان؟ فقيل: قبل رفع الطور، ثم لما نقضوه رفع فوقهم لظاهر قوله تعالى: وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمُ [النساء: ۱۵۴] و قيل: كان معه» (سى). بعضی آن را عهدى می دانند كه در آیه ۴۰ به آن اشاره شده (رك: آلاء)، و بعضی، عهد فطرت: (رك: مج). **رَفَعْنَا: بالا بردیم:** بعضی گفته اند: یعنی بخشى از كوه را كندیم و بالای سر شما معلق نگه داشتیم؛ و بعضی گفته اند: یعنی بخش بالای كوه را به سمت بالای سر شما خم و كج كردیم به گونه اى كه روى سر شما قرار گرفت: (رك: توضیحات تكمیلی ۶۸). **الطُّورُ: كوه:** «الطور فى كلام العرب: الجبل» (ل)، «الطور هو الجبل كما بدَّلَه منه فى قوله تعالى: «وَ إِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ» (اعراف: ۱۷۱)» (ميز). **حُدُوا: [در حالى كه مى گفتیم] بگیریید:** ماده «قول» در تقدیر است: (رك: توضیحات تكمیلی ۶۹). **مَاءِ آيَاتِكُمْ: آنچه به شما دادیم [یعنى تورات]:** «هو التوراة» (الآء). **فُوتُوا: [كنابه از] جدیت و عزم:** «بجد و عزيمة» (ك). **اذكروا:** (رك: آیه ۴۰). **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ:** (رك: آیه ۲۱).

۱- و هنگامی [را به یاد آورید] كه [در دوره سرگردانی در بیابان] گفتید: «ای موسى! ما بر یک نوع غذا صبر نخواهیم كرد؛ پس برای ما از ملك و صاحب اختیارات بخواه تا از آنچه از زمین می رویاند - از سبزیجات و خیار و گندم [یا سیر] و عدس و پیازش - برای ما [از زمین] بیرون آورد». او گفت: «آیا پست تر را جایگزین بهتر می کنید؟ [حال كه چنین است، اگر می توانید] به مصر [یا به یک شهر] وارد شوید [و خود را از این بیابان برهانید]، كه آنچه را درخواست كردید، [در آنجا] خواهید داشت»؛ و خفت و خواری، آن ها را در برگرفت و گرفتار خشم و غضب خداوند شدند؛ آن [ذلت و خشم الهی] بدین خاطر بود كه آنها به آیات و نشانه های خداوند كفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می كشتند. این [وضعیت] بدان سبب بود كه نافرمانی كردند و [دائماً] از حق تخطی كرده، پا از آن فراتر می گذاشتند.

۲- [متدین بودن ظاهری به دینی از ادیان، اهمیت و ارزشی ندارد، لذا] مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و صابنان، هر كس [از بین اینها كه حقیقتاً] به خدا و روز قیامت ایمان آورد و [مطابق آیین پیامبر اسلام] كار شایسته انجام دهد، چنین كسانی پاداششان نزد پروردگارشان، برایشان محفوظ خواهد بود و هیچگونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳- و [ای یهودیان] زمانی [را به یاد آورید] كه از شما پیمان [محكمی برای عمل به تورات] گرفتیم و [برای نشان دادن قدرتمان، بخشی از] كوه را بالای سرتان قراردادیم، [و به شما خطاب كردیم:] آنچه را كه به شما داده ایم با عزم و اراده جدی بگیرید [و از آن دست برندارید] و مطالبش را به یاد داشته باشید تا [بدین وسیله] خود را [از خشم و عذاب من] در امان نگه داشته باشید.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ
الَّذِينَ اَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا
قِرَدَةً خٰسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا
وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾ وَاذْقَالَ مُوسَى
لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا اَتَّخِذُنَا
هُزُؤًا قَالِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ ﴿٦٧﴾
قَالُوا ادْعُ لِنَارِكَ يٰبِئْسَ لَنَا مَا هِيَ قَالِ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا
بَقْرَةٌ لَا فَاْرِضُ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَاَفْعَلُوا
مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لِنَارِكَ يٰبِئْسَ لَنَا مَا لَوْنُهَا
قَالِ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعُ لَوْنَهَا تَسْرُّ
التُّظْرِيْنَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ لِنَارِكَ يٰبِئْسَ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ
البَقْرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

۶۴ - **تَوَلَّيْتُمْ**: روی برگردانید: «معنی «تَوَلَّى»
أعرض و ذهب بوجهه عنه، فصرفه عن أن يليه
[به طرف آن قرار گیرد]» (تب، ذیل: عبس و
تولی)، یا پشت کردید: «تَوَلَّى عنه إذا أَعْرَضَ»
(ل). [أَعْرَضَ عَنْهُ إِعْرَاضًا: صَدَّ، وَوْلَاهُ] به طرف
او کرد [ظَهَرَهُ (تا)]، «و هو مطاوع قولهم: وَوْلَاهُ
فلان دُبْرَهُ [پشتش را] إذا استدبر عنه و جعله
خلف ظهره ثم يستعمل ذلك في كل تارك
طاعة أمر و معرض بوجهه عنه» (مج)، در هر
حال در اینجا کنایه از اعراض و بی توجهی
است. **لَوْلَا**: اگر نبود، اگر نباشد: لولا سه
کاربرد دارد: (رک: توضیحات تکمیلی ۷۰).
فَضْلٌ: عطاء و لطفی که زیادتر از استحقاق
شخص باشد و دادن آن ضروری نباشد: «کل
عطية لا يلزم إعطاؤها لمن تُعطى له، يقال له:
فَضْلٌ» (تا)؛ «فَضْلُ الشَّيْءِ يُفَضَّلُ: زَادَ وَ بَقِيَ»
(مع)؛ ناگفته نماند که ماده «فضل» دلالت بر
زیادی دارد. «الفضل: الزيادة على الاقتصاد
[میانروی]» (را) از همین معنا در فارسی،
عبارت «فاضلاب [فاضل + آب] یعنی: زیادی
آبها» گرفته شده است، **رَحْمَةً**: مهربانی.

لَكُنْتُمْ: حتماً بودید. معمولاً بر سر جواب «لولا»ی شرطیه «ل» قرار می‌گیرد.

۶۵ - **لَقَدْ**: «لام» بر سر «قد»، لام جواب قسم محذوف است: «اللام جواب قسم محذوف تقدیره: والله لقد، وهكذا كل
ما جاء من نظائرها» (در). **عَلِمْتُمْ**: شناختید: ««عَلِمَ» هنا، ك «عَرَفَ» فلذلك تَعَدَّتْ إِلَى واحد، و ظاهر هذا انهم علموا
أعيان المعتدين، و قدر بعضهم مضافاً إلى اعتداء الذين» (سی). **اَعْتَدُوا**: [حق را] پشت سرگذارند، یا [از حق] فراتر
گذاشتند: جمع مذکر غائب از اعتدی، (رک: آیه ۶۱). **السَّبْتِ**: شنبه. **قِرَدَةً**: میمون‌ها، جمع قرد. **خٰسِئِينَ**: مطرود، دور
شده، ذلیل: «الخاصی من الكلاب و الخنازیر و الشیاطین: البعید الذى لا یترک أن یدنو من الإنسان. و الخاصی: المطرود.
و خَسًا الكلب فحَسًا و انخَسًا: طَرَدَهُ ... الخاصی: المَبْعُدُ، و یكون الخاصی بمعنى الصاغر [ذلیل] القمى [خوار]» (ل). «ظاهر
القرآن أنهم مسخوا قردة على الحقيقة، و على ذلك جمهور المفسرين و هو الصحيح و ذکر غیر واحد منهم أنهم بعد
أن مسخوا لم يأكلوا و لم یشریوا و لم یتناسلوا و لم یعیشوا أكثر من ثلاثة أيام» (سی، و نیز رک: مج)، «و هذه القردة و
الخنزیر لیست من نسل اولئک و لكن مسخ اولئک على صورة هؤلاء ... قال مجاهد: لم یمسخوا قردة و انما هو مثل
ضربه الله كما قال كَمَثَلِ الحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا و حکى عنه أيضا أنه مسخت قلوبهم فجعلت قلوب القردة لا تقبل و عطا
و لا تعی زجرا و هذان القولان یخالفان الظاهر الذى أكثر المفسرين علیه» (مج).

۶۶ - **فَجَعَلْنَاهَا**: قرار دادیم آن [امت یا مسخ شدن] را: «الضمیر يعود إلى الأمة التي مُسِخَتْ ... أو إلى
المسخة ... أو إلى العقوبة» (مج). **نَكَالًا**: عقوبتی که مایه عبرت باشد: «النکال: الإرهاب [ترساندن] لغير و
أصله المنع ... و سمیت العقوبة نکالا لأنها تمنع عن ارتکاب مثله» (مج). **بَيْنَ يَدَيْهَا**: در پیش روی آن، معاصرین آن:
بَيْنَ اليدين یعنی «بین دو دست» که کنایه از «پیش رو» و «مقابل» است و «ما بین ידיهما» در اینجا یعنی

۶۴- سپس، شما بعد از این واقعه، روی برگردانید و بی توجهی کردید؛ و اگر لطف و مهربانی خدا نسبت به شما نبود، قطعاً ضرر کرده بودید.

۶۵- و شما یهودیان، یهود پیش از خودتان را که در مورد [حرمت صید ماهی در روزهای] شنبه، از حق تخطی کرده، یا از آن فراتر گذاشتند می شناسید [و از حال آنها خبر دارید] که به آنها خطاب کردیم: میمون شوید، میمون‌هایی رانده [و تحقیر] شده [همچون سگ چخ شده].

۶۶- پس آن عقوبت را برای معاصران و آیندگان، [مایه] عبرت و برای پرهیزگاران، [وسیله] پند و اندرز قرار دادیم.

۶۷- [ای یهودیان] زمانی [را به یاد آورید] که موسی به قومش گفت: «خداوند به شما فرمان داده که گاوی را ذبح کنید». گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟!» [موسی] گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه کاری که در خورم نیست انجام دهم».

۶۸- گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند که آن [گاو] چگونه است؟» گفت: «او می فرماید: آن ماده گاوی است که نه پیر است و نه جوان، میان سال است، پس بدانچه امر می شوید، عمل کنید».

۶۹- گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند که رنگ آن چیست؟» گفت: «او می فرماید که آن ماده گاوی است به رنگ زرد پررنگ و یک دست که باعث شادی بینندگان می شود».

۷۰- گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند که آن چگونه است؟ زیرا گاوها شبیه هم هستند و تشخیص بر ما دشوار شده است، و اگر خدا بخواهد [با توضیحات بیشتر] حتماً گاو را خواهیم یافت».

معاصرین: «لَمَّا بَيَّنَّ يَدَيَّهَا: لِلأُمَّمِ الَّتِي تَرَاهَا، وَ مَا خَلَفَهَا: مَا يَكُونُ بَعْدَهَا» (مج)، «أَي لِمَعاصِرِيهِمْ وَ مَنْ خَلَفَهُمْ» (سی).

۶۷ - **إِذْ** (رک: آیه ۳۰ و ۳۴). **تَذَحَّوْا:** **سر ببرید، ذبح کنید:** «ذَبَحَهُ ذَبْحًا: قَطَعَ حَلْقَوْمَهُ» (سیط). **بَقْرَةً: بَكِ گاو ماده:** «البقرة اسم للمؤنث من هذا الجنس و اسم الذکر منه الثور» (مج): **یا یک گاو - چه نر چه ماده -:** «الْبَقْرَةُ مِنَ الْأَهْلِي وَ الْوَحْشِي يَكُونُ لِلْمَذْكَرِ وَ الْمَوْنَثِ، وَ يَقَعُ عَلَى الْمَذْكَرِ وَ الْأُنْثَى» (ل)، مفرد بقر، در هر حال «ة» در «بقرة» علامت وحدت است نه تأنیث «وَ إِنَّمَا دَخَلَتْهُ الْهَاءُ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ مِنْ جِنْسٍ» (ل): (رک: توضیحات تکمیلی (۷۱). **هُزُوا:** **مورد تمسخر واقع شده:** «الْهُزُّ وَ الْهُزُّو: السُّخْرِيَّةُ» (ل): (رک: توضیحات تکمیلی (۷۲). **الْجَهْلِيَانِ:** **آنانکه کاری انجام می دهند که در خورشان نیست:** جهل گاهی به معنای «ضد علم» و گاهی به معنای «ضد حلم» است: (رک: توضیحات تکمیلی (۷۳).

۶۸ - **يَبَيِّنُ:** **بیان کند:** در جواب امر [ادع]

مجزوم شده است. **فَارِضٌ:** **پیر:** «الفارض: الكبيرة

المسنة، يقال: فَرَضْتُ الْبَقْرَةَ تَفْرِضُ فَرُوضًا إِذَا أَسْنَتُ» (مج)، «وَ الْفَارِضُ: الضَّخْمُ [بزرگ] من كل شيء، الذکر و الأنثی فیه سواء» (ل). **فارض و بکر، نعت بقره هستند، ولی چون اسم هستند نه وصف، «ة» نگرفته اند:** «وَ لَمْ يُؤْتْ بِلِئَاءِ لِأَنَّهُمَا اسْمَانِ» (سی)، «لَا نَافِيَةَ، وَ «فَارِضٌ» صِفَةٌ لِبَقْرَةٍ، وَاعْتَرَضَ بِ «لَا» بَيْنَ الصِّفَةِ وَ الْمَوْصُوفِ، نَحْوُ: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ لَا طَوِيلَ وَ لَا قَصِيرٍ... وَ قَوْلُهُ: «وَ لَا بَكْرٌ» مِثْلُ مَا تَقَدَّمَ، وَ تَكَرَّرَتْ «لَا» لِأَنَّهَا مَتَى وَقَعَتْ قَبْلَ خَبَرٍ أَوْ نَعْتٍ أَوْ حَالٍ وَجَبَ تَكَرُّرُهَا، تَقُولُ: زَيْدٌ لَا قَائِمٌ وَ لَا قَاعِدٌ، وَ مَرَرْتُ بِهِ لَا ضَاحِكًا وَ لَا بَاكِيًا، وَ لَا يَجُوزُ عَدَمُ التَّكْرَارِ إِلَّا فِي ضَرُورَةٍ» (در). **بِكْرٌ:** «كُوسَالَةُ» کوچک: «البکر: اسم للصغيرة، و زاد بعضهم: التي لم تلد من الصغر، و قال ابن قتيبة: هي التي ولدت ولدا واحدا» (سی). **عَوَانٌ:** **میان سال:** «العوان دون المسنة و فوق الصغيرة و هي النصف التي ولدت بطنا أو بطنين، قال الفراء: يقال من العوان: عَوْنَتِ الْمَرْأَةُ تَعْوِينًا إِذَا بَلَغَتْ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ مِنْهُ قِيلَ لِلْحَرْبِ: عَوَانٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَوَّلَ حَرْبٍ بَيْنَ الْقَوْمِ وَ كَانُوا قَدْ قَاتَلُوا قَبْلَهُ» (مج). **ذَلِكَ:** **آن [یعنی آنچه گفته شد]:** «كَأَنَّهُ قِيلَ: بَيْنَ مَا ذُكِرَ مِنَ الْفَارِضِ وَ الْبَكْرِ» (در).

۶۹ - **صَفْرَاءٌ:** **زرد. فاقع:** **به شدت زرد یا زرد خالص:** «فَقَعَ لَوْنُهُ: اشْتَدَّتْ صُفْرَتُهُ، أَوْ خَلَصَتْ وَ نَصَعَتْ [خالص بود]» (تا). «الْفَقُوعُ أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ الصَّفْرَةِ وَ أْبْلَغُهُ وَ الْوَصْفُ بِهِ لِلتَّأَكِيدِ كَأَمْسِ الدَّابِرِ» (سی). **نَسْرٌ:** **شاد می کند.**

۷۰ - **الْبَقْرَ:** **گاوها:** (رک: توضیحات تکمیلی (۷۱). **تَشْبِيهُ عَلَيْنَا:** «گاوها» مثل هم هستند و تشخیص بر ما دشوار شده: «تَشَابَهًا وَاشْتِبَاهًا: أَشْبَهَ كُلُّ مِنْهُمَا الْأَخَرَ حَتَّى التَّبَسُّا» (تا)، «أَي تُمَائِلُ شِبْهَهُ حَتَّى لَا يَسْتَطَاعُ التَّمْيِيزَ بَيْنَهُ» (مع). مثل: «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» (رعد: ۱۶)، یعنی خلقها به هم شبیه شده اند به گونه ای که تمییز دادن بین آنها، برایشان دشوار شده است. **مُهْتَدُونَ:** **راه یافتگان [به گاو]:** «إِنَّا لَمُهْتَدُونَ إِلَى الْبَقْرَةِ الْمَرَادِ ذَبْحَهَا» (ک).

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ
وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةً لَا شَيْءَ فِيهَا قَالُوا لَئِن
جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَجِّبْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾
وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ
تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي
اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾
ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ
الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَشْقَى فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا
لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ
ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

۷۱ - لَذَلُولٌ: نه رام و راهوار [است]: «الذَّلُّ: ضدُّ العزِّ، الذَّلُّ بالكسر: اللين و هو ضدُّ الصُّعوبة. يقال دابة ذَلُولٌ» (صح); «ذلت الدابة بعد شماس [جموشى] ذلاً و هى ذلول أى ليست بصعبة» (را) [شَمَسَ الفرسُ: مَنَعَ ظَهْرَهُ (صح)]. ذلول و تسقى صفتهاى بقره هستند كه مثل «لا» فارض و لا بكر» با «لا» منفى شده اند و «لا» تكرر شده است: «و لا تسقى الحرث: نفى، معادل لقلوله: لا ذلول» (بحر). تَثِيرٌ: كه شخم بزند: «آثاره: هيجه و نشره، آثار الأرض: حرثها للزراعة» (سيطا)، «تثير» صفت «ذلول»، و در معنا، منفى است: «و تثير الأرض: صفة لذلول، و هى صفة داخله فى حيز النفى [مفهوم نفى]، و المقصود نفى اثارها الأرض» (بحر، و نيز رك: مج). لَذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ: رام نيست كه زمين را شخم بزند يعنى رام نيست و زمين را شخم نمى زند. بعضى گفته اند: تَثِيرٌ مثبت است يعنى: شخم مى زند: «... أنها تُثِيرُ الْأَرْضَ و تنقاد لكرابها و لكنّها لا تَسْقِي الْحَرْثَ» (الاء)، ولى بعضى ديگر اين قول را از نظر معنا غلط مى دانند، زيرا گاوى كه شخم

مى زند، رام نيز هست: «و رُدَّ هذا القول من حيث المعنى، لأن ما كان يحرث لا ينتفى كونه ذلولاً» (بحر). لَأَسْقَى: نه آب مى دهد. الْحَرْثُ: كشتزار، زراعت: «الْحَرْث: إلقاء البذر فى الأرض و تهيؤها للزرع، و يسمى المحروث حرثاً» (را). مُسَلِّمَةً: سالم و بى عيب: «مسلمة: مُبرأة من العيوب، مُفَعَّلة من السلامة» (مج). شَيْءٌ: دو رنگ بودن، ابلق بودن: «الْوَشْيُ فى اللون: خَلط لون بلون، ... الشَّيْءُ كل لون يخالف مُعظم لون الفرس و غيره، و أصله من الوَشْي، و الهاء عوض من الواو ... كالزَّنة و الوزن، و الجمع شيات. و يقال: نُورُ أَشْيِهِ كما يقال فرس أبلق» (ل). جِئْتَ بِالْحَقِّ: حق را آوردى. مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ: نزديك بود انجام ندهند.

۷۲ - إِذْ: (رك: آيه ۳۰ و ۳۴). اَدْرَأْتُمْ: با هم اختلاف پيدا كرديد و [اتهام قتل را] به گردن يكديگر مى انداختيد: «و التدارؤُ هنا إما مجاز عن الاختلاف و الاختصام، أو كناية عنه إذ المتخاصمان يدفع كل منهما الآخر أو مستعمل فى حقيقته ... بأن طرح قتلها كل عن نفسه إلى صاحبه» (سى); يا همگى [اين اتهام را] از خود دور مى كرديد: «أى كل واحد دفع قتل النفس عن نفسه» (مج)، (رك: توضيحات تكميلي ۷۴). در اصل «تدارأتم» - از ريشه «درء» به معنای «دفع» - از باب تفاعل بوده، كه تاء در دال ادغام شده است، مثل: اِنَّا قُلْتُمْ [توبه: ۳۸] بجای تَنَاقَلْتُمْ، مُدَّثِرٌ [مدثر: ۱] بجای مُتَدَثِّرٌ و ... مُخْرِجٌ: بيرون خواهد آورد: اسم فاعل گاهى معنای آينده مى دهد: (رك: توضيحات تكميلي ۳۷). كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: پنهان مى كرديد: «كتم الشيء: ستره و أخفاه» (سيطا).

۷۳ - اضْرِبُوهُ: بزويد او [يعنى مقتول] را. بِبَعْضِهَا: بوسيله بخشى از آن [يعنى گاوى]: «أى قلنا لهم: اضربوا القتيل ببعض البقرة» (مج). كَذَلِكَ: ك + ذلك، اينچنين; (رك: توضيحات تكميلي ۷۵). الْمَوْتَى: مرده ها،

جمع میت. **يُرِيكُمْ**: نشان می‌دهد به شما: مضارع باب افعال، آری، یری، اراءة. **تَعْقِلُونَ**: عقل خود را بکار گیرید: «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: آی لکی تستعملوا عقولکم» (مج)، یا [قدرت خدا را] بفهمید و درک کنید: (رک: آیه ۴۴).

۷۴ - **فَسَت**: سخت شد، به قساوت دچار شد: مفرد مؤنث غائب از «قسا، بقسو». «الْقَسْوَةُ: الصَّلَابَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ» (ل). **الْحِجَارَةُ**: سنگ‌ها. جمع حجر. **لَمَّا**: ل + ما: قطعاً چیزی هست که. «لام»، لام ابتداء و «ما» اسم «أَنَّ» و «من الحجارة» خبر آن می‌باشد. **يَتَفَجَّرُ**: می‌جوشد، روان می‌شود: (رک: آیه ۶۰). **يَشَقُّقُ**: شکاف‌ها و ترک‌های زیادی بر می‌دارد: «تَشَقُّقُ الشَّيْءِ: تَفَلَّقَ صَدْوَعًا كَثِيرَةً [چاک‌چاک شد]» (مع)، «الشَّقُّ: الصَّدْعُ فِي عَوْدٍ أَوْ حَائِطٍ أَوْ زُجَاجَةٍ [شیشه]» (ل)، اصل معنای «شَقٌّ»، «تَرَكَ خُورِدَنَ» است، مثلاً گفته می‌شود: «بَيَدَ فُلَانٍ أَوْ بِرَجْلِهِ شَقُّوقٌ» (صح).

در اصل «يَتَشَقَّقُ» بوده که تاء در شین ادغام شده، مثل: **أَدَارَأْتُمْ. يَهْبِطُ**: پایین می‌افتد: «الْهَبُوطُ: نَقِيضُ الصُّعُودِ ... وَ هَبَطُ هَبُوطًا: نَزَلَ» (ل). **ما: نیست**. «ما»، «شبيهه به ليس» و «باء» در خبر آن زائده است: **مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** = ما الله غافلا.

۷۵ - **أَفْطَمَعُونَ**: پس آیا توقع دارید؟ (رک: توضیحات تکمیلی ۷۶). «أ» بر تمام اجزاء جمله مقدم می‌شود، تقدیر: **فَأَتَمَعُونَ**؛ (رک: غنی). **أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ**: شما را تصدیق کنند، حرف شما را بپذیرند: (رک: آیه ۵۵ و توضیحات تکمیلی ۵۸)، یا ایمان بیاورند [به خدا و رسول] به خاطر شما: «أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ: أَنْ يُحَدِّثُوا الْإِيمَانَ، لِأَجْلِ دَعْوَتِكُمْ، كَقَوْلِهِ: «فَأَمَّنَ لَهُ لَوْطٌ» [عنكبوت ۲۶]» (ک، و نیز رک: سی)، «أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ قُرْآنِهِ» (آء). **فَرِيقٌ مِنْهُمْ**: گروهی از پیشینیان یهود؛ یا گروهی از یهود صدر اسلام. در فرض اول، مراد از **كَلَامَ اللَّهِ**: گفتار خداوند [در زمان موسی «ع» یا انبیاء بعد از او] است: «عند خطابه لموسى او الأنبياء» (آء)؛ و در فرض دوم، مراد از **كَلَامَ اللَّهِ**: بشارت تورات به آمدن رسول اکرم و صفات او است، «که به عوام خود می‌گفتند: این آن کسی نیست که تورات بشارت آمدن او را داده است با اینکه می‌دانستند همان است؛ و مراد از شنیدنشان شنیدن از پیغمبر اکرم «ص» باشد که آنها را از اخبار تورات خبر داده» (اطیب). **يُحَرِّفُونَهُ**: مفهوم آن را تغییر می‌دادند، به گونه‌ای دیگر تفسیر و توجیهش می‌کردند: «التحريف في الكلام: تغيير الكلمة عن معناها» (مج)، «تَحْرِيفُ الشَّيْءِ: إِمَالَتُهُ [كَجْجُ كَرْدُنِ أَنْ]، كَتَحْرِيفِ الْقَلَمِ، وَ تَحْرِيفِ الْكَلَامِ: أَنْ تَجْعَلَهُ عَلَى حَرْفٍ [كُنَارِهِ، لَبَهُ] مِنْ الْإِحْتِمَالِ يُمْكِنُ حَمَلُهُ عَلَى الْوَجْهِينِ» (را). ظاهراً مراد از «تحريف كلام الله» در اینجا، تحريف تورات نیست: (رک: توضیحات تکمیلی ۷۷). **ما عَقَلُوهُ**: فهمیدنش: «ما» مصدریه است، و «عقل» متعدی و به معنای «فهمیدن» است: (رک: آیه ۴۴).

۷۱- گفت: «او می‌فرماید: این گاو، گاوِ رامی نیست تا زمین را شخم بزند، و زراعت را [نیز] آبیاری نمی‌کند، [کاملاً] سالم است، و رنگش ابلق نیست». گفتند: «الآن حق مطلب را ذکر کردی»، و بالاخره ذبحش کردند؛ و نزدیک بود این کار را انجام ندهند.

۷۲- و [ای یهودیان] زمانی [را یاد کنید] که کسی را کشتید و قتل را به گردن یکدیگر می‌انداختید؛ و خداوند [می‌خواست] آنچه را شما پنهان می‌کردید آشکار کند.

۷۳- پس گفتیم: «قسمتی از [بدن] آن [گاو] را به مقتول بزنید [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند]». خداوند مردگان را [نیز] این چنین زنده می‌کند؛ و آیات و نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد، تا عقل خود را به کار گیرید و بیندیشید.

۷۴- بعد از آن [همه معجزات]، دل‌های شما سخت شد؛ مانند سنگ یا سخت‌تر از آن؛ چرا که از [دل] بعضی سنگ‌ها، جوی و نهر می‌جوشد؛ پاره‌ای از آنها شکافته می‌شود و [چشمه] آب از آنها بیرون می‌زند؛ برخی از آنها از ترس خدا فرو می‌ریزد؛ و خداوند از کارهایتان غافل نیست.

۷۵- پس آیا [شما مسلمانان] توقع دارید که [یهودیان، سخنان] شما را باور کنند [یا به‌خاطر شما ایمان آورند و مسلمان شوند]؟!، در حالی که گروهی از آنها سخن خدا را می‌شنیدند و پس از درک آن، مفهوم آن را تغییر می‌دادند و به‌گونه‌ای دیگر توجیهش می‌کردند، در حالی که [زشتی کار خود را] می‌دانستند.